

# بیداری اسلامی و بررسی تطبیقی ظرفیت‌های ایران و مالزی برای الگوی تمدنی جهان اسلام

دکتر احمد رهدار<sup>۱</sup>

## چکیده

همچنان که جریان اصلاحات در عهد رنسانس غربی با پیروزی انقلاب کبیر فرانسه به آرامش رسید، جریان بیداری اسلامی در جهان اسلام نیز که از یک صد و پنجاه سال قبل و با سید جمال‌الدین اسدآبادی شروع شد، با پیروزی انقلاب اسلامی به آرامش رسید. انقلاب اسلامی باعث به وجود آمدن پرسش‌هایی شالوده‌شکنانه هم در باورهای مسلمانان و هم در باورهای غیر مسلمانان شد. پرسش‌های مذکور از سویی در صلاحیت الگوهای غربی و از سویی در وضعیت موجود جهان اسلام تردید و تشکیک کرد که در نتیجه آن برخلاف غرب که رویکردهایی خصمانه نسبت به انقلاب اسلامی اتخاذ کرد، جهان اسلام بدان به چشم الگو و امید نگریست. ناامید شدن غرب از شکست انقلاب اسلامی آن را بر این داشت که تلاش کند در عرض انقلاب اسلامی، بدیل‌هایی ایجاد و معرفی نماید. این نوشتار در صدد است تا به بررسی تطبیقی ظرفیت‌های ایران

۱. دانش‌آموخته حوزه علمیه (قم)، دکترای علوم سیاسی (تهران) و رئیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات اسلامی فتوح اندیشه (قم)





پسانقلابی و مالزی پساماهاتیری برای الگوی تمدنی جهان اسلام شدن بپردازد.  
**کلیدواژه‌ها:** ایران، مالزی، انقلاب اسلامی، امام خمینی، ماهاتیر محمد، تمدن اسلامی

## درآمد

انقلاب اسلامی ایران در شرایطی محقق شد که دو قطب سیاسی - فرهنگی استعمار یعنی امریکا و شوروی سابق بر اکثریت قریب به اتفاق افراد، جریان‌ها، دولت‌ها و حتی سازمان‌های فراملیتی سایه چترشان را گسترانده بودند و آنها را نسبت به این مسئله که گریزی از حرکت، تنها در یکی از این دو مدار ندارند، قانع کرده بودند. پیروزی انقلاب اسلامی اما پایانی بود بر این افسانه اسطوره‌ای و نقطه آغاز و امیدی برای همه افراد، جریان‌ها و دولت‌هایی که دغدغه فراروی از دو شکل بسته، تحمیلی و غیرانسانی استعمار را داشتند.

تحقق انقلاب اسلامی ایران بهترین دلیل برای امکان فراروی از وضعیت موجودی بود که حداقل، عموم ملت‌های جهان اسلام و نیز معدودی از دولت‌های اسلامی، خواهان گذار از آن بودند. از این رو بسیار طبیعی بود که انقلاب اسلامی به سرعت مورد مطالعه قرار گیرد؛ هم از جانب کسانی که امید به تکرار آن داشتند و هم از جانب کسانی که بیم تکرار آن را داشتند. این مطالعات به ویژه آنگاه که با استراتژی صدور انقلاب اسلامی گره می‌خوردند - طرحتی که به منظور فراروی از جغرافیای ایران، فعالانه از جانب رهبران و تئوری پردازان انقلاب اسلامی دنبال می‌شد - تشدید می‌شدند. دیری نپایید که مقالات، کتاب‌ها، فیلم‌ها، کنگره‌ها و دیدارهایی درباره انقلاب اسلامی ایران به وجود آمد که هر چند همه آنها به لحاظ محتوایی در هم‌سویی با آن شکل نگرفته بودند، اما نشان از آن داشتند که انقلاب اسلامی پرسشی جدی فراروی دنیای معاصر ایجاد کرده است.

توانمندی انقلاب اسلامی در تثبیت هر چه بیشتر خود - به رغم وجود تحریم‌ها، جنگ تحمیلی، تبلیغات منفی و... - که معلول رهبری داهیان حضرت امام و همراهی صبورانه ملت ایران بود، باعث شد تا بسیاری از مشکلات پیشین جهان اسلام از جمله مسئله اختلافات شیعه و سنی که چندان به استعمار هم مربوط نمی‌شد و بلکه سابقه‌اش به قبل از پیدایش استعمار نوین برمی‌گشت، تا حدودی رنگ بازند؛ به‌ویژه اینکه حمایت قاطعانه انقلاب اسلامی از فلسطین، تأکید بر استراتژی وحدت و تقریب مذاهب اسلامی - که قبلاً توسط آیت‌الله بروجردی و شیخ محمود شلتوت رئیس وقت دانشگاه الازهر طرح شده بود - ارتباط‌گیری علمی نسبتاً موفق نخبگان دانشگاهی و حوزوی ایران با نخبگان

انقلاب اسلامی ایران از بدو ظهورش تاکنون همواره مورد تحریم و فشار بین‌المللی بوده است. با این همه در بسیاری از موارد اختلاف میان آن و ابرقدرت‌ها، به دلیل قدرت ویژه‌ای که داشته توانسته از گزینه خود دفاع کند. قدرت ابرقدرت‌ها به امکانات اقتصادی، نظامی، تبلیغاتی و سیاسی‌شان می‌باشد و قدرت ایران به باور عمیقش به آرمان‌هایش

علمی جهان اسلام سنی و برخی دلایل خردتر دیگر نیز به فراروی از نگاه‌های تنگ، بسته و متعصبانه مذهبی (مثل تعصبات شیعی-سنی)، نژادی (مثل تعصبات عربی-عجمی)، قومی (مثل تعصبات معطوف به پان‌قومیسیم) و... کمک می‌کرد. البته نباید انتظار داشت که همه این مشکلات، در همه جغرافیای جهان اسلام حل شده باشد. این طبیعی بود که برخی از افراد، جریان‌ها و دولت‌ها از سر جهل یا از سر تعامل با

دشمنان جهان اسلام به انگیزه دسترسی به برخی مطامع محدود دنیوی همچنان بر وضعیت پیشین خود پافشاری کنند.

به رغم همه مشکلات از قبل بوده یا جدید به وجود آمده، هر چه زمان بیشتر می‌گذشت، وضعیت ایران تثبیت یافته‌تر می‌شد و به همین میزان، هم برای همفکران و هم کیشانش قابلیت‌الگوی بیشتر پیدا می‌کرد و هم برای دشمنان اسلام خطرناک‌تر می‌شد. از این‌رو جهان استکبار احساس نیاز به یک مواجهه حداکثری با ایران کرد و برای این منظور اقداماتی را در سه سطح کوتاه‌مدت (از قبیل ایجاد ناامنی در درون ایران از طریق ترور یا گران کردن کالاهای اساسی زندگی مردم، ایجاد کودتا به امید بازگرداندن رژیم سابق، جذب و منحرف کردن برخی از انقلابیون و...)، میان‌مدت (از قبیل تحریم‌های اقتصادی-سیاسی، تحمیل جنگ و...) و درازمدت (از قبیل انزوای سیاسی ایران در دنیا، تحریف تئوری‌های اساسی انقلاب اسلامی، جلوگیری از تکرار انقلاب اسلامی و...) انجام داد که ضمن اینکه در برخی از این اقدامات موفقیت نسبی هم داشته است، اما در مجموع، موج انقلاب اسلامی فراتر از همه این اقدامات عمل کرده و هر روز فشار بیشتری را بر استکبار جهانی وارد می‌کند.

یکی از مهم‌ترین اقدامات درازمدت استکبار جهانی علیه انقلاب اسلامی، تحریف مهم‌ترین دستاوردها و نتایج آن از طریق بازخوانی و تفسیر مجدد آنهاست. برای این منظور، لازم بود طیف وسیعی از تئوری‌پردازان غربی و نیز وابستگان فکری آنها در شرق فعال می‌شدند. نکته مهم اینجاست که برای تأثیرگذاری عمیق‌تر و مداوم‌تر، این طیف نباید با تابلوی جاسوس، استعمار، وابسته غرب و... ظهور می‌یافتند بلکه تمام تلاش‌ها صورت گرفت تا آنها در قامت دوست ظاهر شده، اما اقدامات خصمانه داشته باشند. برخی





واقعیت این است که کشوری می تواند به عنوان الگوی تمدن اسلامی معرفی شود که هم دارای تاریخ و هم دارای فرهنگ اسلامی باشد. در میان کشورهای اسلامی معرفی شده برای این مقصود، کشور ترکیه به رغم داشتن تاریخ اسلامی، فاقد فرهنگ اسلامی و کشور مالزی هر دو مؤلفه فوق را در حد ضعیفی واجد است. در این میان کشورهای زیادی نیز از جمله عراق، سودان، عربستان، مصر و... هستند که به رغم داشتن هر دو مؤلفه مذکور در حد نسبتاً قابل قبول، به دلیل اینکه واجد دیگر شرایط لازم برای الگوی تمدنی شدن نیستند، نمی توانند برای این مقصود در نظر گرفته شوند

از مهم ترین اقدامات این طیف عبارت اند از:

۱. بازخوانی مجدد رابطه دین و سیاست: در این پروژه، برخلاف تحقیقات پیشین جریان شرق شناسی - که در آنها دین و سیاست دو حوزه مستقل از یکدیگر تعریف می شدند به گونه ای که اگر بخواهند در یکدیگر تداخل داشته باشند، هم به دین و هم به سیاست ضربه می خورد - تفسیری جدید از تعامل دین و سیاست ارائه می شد که بر اساس آن، سیاست تنها بخشی از دین شمرده می شد و این تفسیر اساساً در مقابل درک حضرت امام (ره) از این نسبت بود که می فرمود: «ولله اسلام همه اش سیاست است». در سال های اخیر، غرب برای این نوع درک خود از اسلام، واژه «اسلام سیاسی» را جعل کرده و ادبیات آن را با مفاهیم کلیدی خود ساخته و منفی ای از جمله «بنیادگرایی اسلامی»، «محافظه کاری اسلامی»، «تروریسم اسلامی» و... پررنگ کرده است؛ به

گونه ای که گذار از آن - یعنی نقد اسلام سیاسی تعریف شده توسط غرب - مستلزم نقد همه این مفاهیم حاشیه ای اما کلیدی مذکور می باشد. از همین رو بسیاری از مسلمانان مخالف غرب نیز به دلیل اینکه گذار منطقی از این حيله علمی غرب مستلزم تلاشی وافر، مستمر و حتی خسته کننده می باشد، ترجیح می دهند در درون همان تعاریف غربی ارایه شده از اسلام به نقد و نقض آن بپردازند.

۲. بازخوانی مجدد تئوری ولایت فقیه: در این پروژه، برخلاف تفسیرهای رادیکال پیشین غرب که تئوری ولایت فقیه یک تئوری استبدادی، سنتی (ضد مدرن) و غیر پویا (متحجرانه) معرفی می شد، مسبوق بر جامعه شناسی ویژه ای از وضعیت ایران معاصر، به یک باره تبدیل به تئوری ای غیر استبدادی - و البته همچنان غیر دموکراتیکال - می شود که رسالت آن گذار جامعه سنتی ایران به سوی مدرنیت است. به عبارت دیگر تئوری ولایت فقیه در این تفسیر جدید، نه فقط سنتی نیست بلکه تئوری گذار از سنت به سوی مدرنیت است! و در این میان، جلوه های به ظاهر استبدادی آن نیز از طریق تبیین

ملزومات یک گذار جهشی از عالم سنت به مدرن توجیه می‌شود؛ همچنان که جوامع غربی نیز در مرحله گذار به عالم مدرن، ناگزیر از جاده استبداد گذشته‌اند! مهم‌تر اینکه امام خمینی (ره) نیز که در قرائت کلاسیک و پیشین غرب «فقیه سنتی دیکتاتور» تفسیر می‌شد، به «فقیه دوران گذار» تغییر نام می‌یابد و تئوری ولایت فقیه وی دیگر نه یک تئوری شرعی بلکه یک «تئوری عرفی» است که در آن «مصلحت» بر «شرع» مقدم شده و از همین روی «شورای تشخیص مصلحت نظام» که شورایی عرفی است، در جایگاه بالاتری نسبت به «شورای نگهبان» که شورایی شرعی است قرار دارد.<sup>۱</sup>

۳. بازخوانی مجدد مسئله صدور انقلاب اسلامی: در این پروژه، برخلاف تفسیرهای پیشین غرب از موقعیت ایران پس‌انقلابی در میان جوامع اسلامی که آن را در هر حال، مؤثر و البته خطرناک و الهام‌بخش می‌دید- و از همین رو لازم بود که موانع و دغدغه‌هایی از قبیل تحریم‌های بین‌المللی، جنگ تحمیلی و... برای آن به وجود آید که پروژه صدورش به تعویق افتد- در تفسیر جدید از مکان‌یابی آن، مسبوق به یک جامعه‌شناسی ویژه از جوامع اسلامی، اساساً در «امکان» صدور، تردید و تشکیک می‌شود. در این برداشت جدید، موانع مذهبی مثل اختلافات ریشه‌ای تسنن و تشیع، موانع نژادی مثل اختلافات تاریخی عرب و عجم، موانع قومی مثل مسائل جدید پان‌قومی و... به گونه‌ای اصالت داده شده و مهم تلقی می‌شوند که به خودی خود مانع صدور انقلاب اسلامی می‌شوند؛ به ویژه اینکه بسیاری از کشورهای اسلامی بر خلاف ایران که نسبتاً یک کشور یک‌دست مسلمان می‌باشد، یا دارای اقلیت‌های ذی نفوذ و نزدیک به اکثریت مسلمان بوده<sup>۲</sup> یا اساساً خود مسلمانان در آنها در اقلیت هستند. از این رو، الگوی ایران اسلامی در صورت صدور به این کشورها مستلزم چنان تغییراتی است که در صورت تحقق، با نمونه

۱. به عنوان مثال سعید حجاریان در کتاب/ *از شاهد قدسی تا شاهد بازاری* ضمن عرفی خواندن تئوری ولایت فقیه و تفسیر حضرت امام به فقیه دوران گذار، شرایط ایران پس‌انقلاب را همان شرایط پروس در حال گذار به آلمان شدن و نیز شخصیت حضرت امام را مشابه شخصیت بیسمارک ارزیابی می‌کند. همچنان که وی تأکید بر اینکه ژان بدن نیز قید «اطلاق» را یکی از چهار ویژگی ضروری حاکمیت ذکر کرده، از وصف «مطلقه» برای «ولایت فقیه» در شرایط گذار از سنت به مدرن دفاع کرده است!

۲. به عنوان مثال در کشور لبنان هر چند تعداد مسیحیان یک‌سوم تعداد مسلمانان می‌باشد، با این همه به دلیل قانون اساسی ویژه آن که ریاست دولت را همواره به مسیحیان سپرده، مسیحیان از قدرت و نفوذ فوق‌العاده‌ای حتی بیشتر از مسلمانان برخوردار هستند و تنها در سال‌های اخیر به دلیل رشد محبوبیت و البته قدرت مردمی- سیاسی حزب‌الله لبنان است که قدرت مسیحیان در آن کنترل شده و تنزل یافته است.





اصل خود تفاوت‌های فاحشی خواهد داشت.<sup>۱</sup>

۴. بازخوانی جایگاه اسلام در جوامع اسلامی: در این پروژه، برخلاف اظهار نگرانی بحقی که در دهه‌های گذشته از رشد روزافزون اسلام و خودآگاهی مذهبی-تاریخی مسلمانان می‌شد- مسئله‌ای که به نوبه خود باعث به وجود آمدن نوعی اسلام‌هراسی گسترده در غرب شد- مسبوق به جهان‌شناسی ویژه ناشی از تفسیر غیرواقعی جهانی شدن، مسلمانان امروزی فاقد یک هویت منسجم و وحدت‌بخش و نهایتاً در حال حل شدن درون نظام جهانی تفسیر می‌شوند. در این تفسیر جدید، «اسلام»- که هر چند به لحاظ نظری حاوی آموزه‌هایی با عقلانیت بالا نیز می‌باشد- به دلیل اینکه نتوانسته فاصله «آموزه» تا «عمل» را برای پیروانش پر کند، ناگزیر از حیات اجتماعی مسلمانان، به نفع «غرب» کنار می‌رود؛ چراکه غرب اگرچه ممکن است از آن درجه غنای آموزه‌ای که اسلام دارد، برخوردار نباشد، اما به دلیل اینکه به ضرورت‌های عملی (پراگماتیک) زندگی انسانی پاسخ‌های شدنی‌تر داده، از اقبال بیشتری برخوردار می‌باشد. به عنوان مثال در تفسیر جدید از مکان‌یابی اسلام در بین مسلمین و نیز مکان‌یابی مسلمانان در جهان امروز، از مفهوم «بحران» یا «خلأ» هویتی ناشی از ناهمخوانی احکام اسلامی با مقتضیات عصر استفاده می‌شود که بر اساس آن، یا مسلمانان باید از هویت اسلامی‌شان به نفع زندگی‌شان دست‌کشند یا باید از زندگی مدرنی که به هر حال درون آن قرار دارند به نفع اسلام دست‌کشند.<sup>۲</sup> تجربه تاریخی مسلمانان نشان داده که با گزینه اول راحت‌تر کنار آمده‌اند تا گزینه دوم؛ آنها در بهترین شرایط با توجیه‌های تقلیلی مکرر احکام اسلام تلاش کرده‌اند تا راهی میانه دو گزینه فوق انتخاب کنند.<sup>۳</sup>

۵. بازخوانی مفاهیم اجتماعی هویت‌بخش در اسلام: در این پروژه، برخلاف انکار

۱. جان ال اسپوزیتو نویسنده کتاب مجموعه مقاله‌ای *بازتاب جهانی/انقلاب اسلامی/ایران* هر چند از شیوه اصطلاحاً «یکی به نعل و یکی به میخ زدن» استفاده کرده و گاهی نیز به تأثیر‌گذاری انقلاب ایران بر برخی جنبش‌ها و جوامع ادعان می‌کند، اما در مجموع بر شکست صدور انقلاب ایران تأکید دارد و پروژه صدور را پروژه‌ای تمام‌شده تلقی می‌کند.

۲. به عنوان مثال الیویه روا نویسنده کتاب *امت مجازی‌شده* تلاش می‌کند تا مسلمانان امروزی- به ویژه مسلمانانی که در اروپا و امریکا زندگی می‌کنند- را در ذیل مفهوم «هویت حیرت‌زده» یا «هویت به‌تقلیل‌رفته» تحلیل کند. از نظر روا، با گسترش عالم سایبری و ایجاد نوعی روابط گسترده، پیچیده، سریع و در عین حال ضروری، مسلمانان ناگزیرند از بسیاری از معتقدات خود به نفع زندگی‌شان دست‌کشند. ضمن اینکه با کم‌رنگ شدن همه مرزهای پیشین هویت‌بخش برای مسلمانان- از جمله مرزهای جغرافیایی- دیگر عالم اسلامی نیز چندان مفهوم روشنی نخواهد بود.

۳. به عنوان مثال اصرار اسلام بر خوردن غذای حلال، زندگی برای مسلمانان در دنیای غرب را با سختی روبه‌رو کرده است؛ به‌ویژه مسلمانان تازه‌وارد و مسافر در غرب که قصد اقامت طولانی مدت در آن را ندارند؛ آنها مجبورند به وعده مک‌دونالد مبنی بر ارائه غذای «حلال» اکتفا کنند، حتی اگر مک‌دونالد به واقع به آنها غذای حلال ندهد!

واقعیت این است که و بر خورده‌های سلبی شدید غرب نسبت به برخی مفاهیم رقابت فرضی ایران و اجتماعی هویت‌بخش در اسلام از جمله مفهوم «جهاد»، مالزی بر سر الگوی تمدنی «ولایت» و... این دست مفاهیم به گونه‌ای باز تفسیر می‌شوند جهان اسلام اگر روزی که ضمن اسلامی خوانده شدن، از بیشترین هماهنگی با به واقعیت پیوندد، تراث اهداف کلی غرب بر خوردار باشند. به عنوان مثال در تفسیر غنی اسلامی در ایران به راحتی قادر است تا عرصه جدید از مفهوم «جهاد» تلاش می‌شود تا آن به یکی از دو قسمش یعنی نوع اکبر، درونی و فردی‌اش تقلیل داده شود. خالی از تراث اسلامی مالزی را درنوردد انحصار مفهوم جهاد اسلامی به «جهاد اکبر» یا همان «جهاد

با نفس»، ضمن فردی و درونی کردن آن، جریان مقاومت اسلامی را که مصداق «جهاد اصغر» و به مثابه مهم‌ترین مانع تحقق برنامه‌های استعماری - استکباری می‌باشد، به محاق می‌برد.<sup>۱</sup> همچنان که در تفسیر جدید از مفهوم «ولایت» غرب تلاش کرده تا این مفهوم را از ساحت «فقه» به ساحت «عرفان» انتقال دهد. تفاوت مهم فقه و عرفان اسلامی در این است که فقه، رسالت مدیریت جوارح و عرفان رسالت سامان جوانح را بر عهده دارند. به عبارت دیگر فقه، رفتارها و اعمال را تصحیح می‌کند و عرفان، میل‌ها و انگیزه‌ها را. ولایت فقهی، جهاد، حماسه، جنبش و انقلاب اسلامی خلق می‌کند و ولایت عرفانی صرف، خانقاه و محفل ذکر و رقص سماع<sup>۲</sup> و البته روشن است که ولایت عرفانی برای غرب به مراتب بهتر از ولایت فقهی است. غرب برای نیل به اهداف خود، جریان جهاد و مقاومت اسلامی را از طریق جریان‌های خودساخته، غیر انسانی و ناکارایی مثل «القاعده» و «طالبان» که وجودشان مایه ایجاد نفرت و دشمنی با اسلام می‌شود، به ورطه تحریف و انحراف می‌کشاند<sup>۳</sup> و جریان ولایت فقهی را از طریق هم‌عرض‌سازی ولایت عرفانی - با تفسیری کاملاً اباحی‌گرایانه و متساهلانه از عرفان - و حمایت گسترده

۱. پروفیسور شاسادینا استاد شیعه‌مذهب دانشگاه ویرجینیای امریکا در جلسه‌ای که خدمت ایشان بودم، نقل می‌کردند که مدتی قبل، از جانب دانشگاه هاروارد امریکا به من پیشنهاد یک پروژه تحقیقاتی درباره «جهاد اسلامی» با لحاظ همه امکانات و امتیازات مالی - معنوی شد. وقتی جلسات مذاکره با آنها برگزار شد، دانستم که آنها توقع دارند که در این پروژه، جهاد اسلامی به جهاد اکبر و درونی منحصر شود!

۲. در اندیشه شیعی، عرفان، مرحله‌ای بالاتر و پس از فقه است. عرفان شیعی دربردارنده همه آموزه‌های فقهی آن نیز می‌باشد. به عبارت دیگر عرفان شیعی برآمده از فقه شیعی است تا جایی که می‌توان گفت عرفان همان فقه به کمال رسیده و بارور شده است. این در حالی است که اگرچه در «اندیشه» تسنن، حداقل در «تاریخ» تسنن، عمده عرفان اگر ضد فقه نبوده‌اند، حداقل برآمده از آن نبوده‌اند.

۳. تبلیغات گسترده غرب برای نشان دادن جریان‌های «القاعده»، «طالبان» و... به عنوان نمونه‌های کامل جهاد اسلامی، مانع از این می‌شود که افکار عمومی دنیا به جریان‌های جهادی اصیل اسلامی مثل «حزب الله لبنان» (نمونه شیعی) و «حماس فلسطین» (نمونه سنی) معطوف شود.





از اقطاب سیاسی و وابسته تصوف، تضعیف می‌کند.<sup>۱</sup>

۶. بازخوانی جایگاه الگویی ایران در جهان اسلام: در این پروژه، برخلاف اذعان پیشین غرب مبنی بر قابلیت الگوبخشی ایران برای سایر کشورهای اسلامی - که البته واکنش‌های خصمانه‌ای را از جانب غرب در پی داشت - تلاش می‌شود تا در شرایط پسینی چنین القا شود که ایران دیگر نمی‌تواند الگوبخش کشورهای اسلامی شود؛ چراکه برخی از دیگر کشورهای اسلامی در مقولات پیشرفت و آبادانی، رضایت مردمی، گسترش تعاملات بین‌المللی، التزام عملی به اسلام و... گوی سبقت را از ایران ربوده‌اند. غربی‌ها در سال‌های گذشته، کشور مالزی و در سال‌های اخیر، کشور ترکیه را به عنوان نمونه الگوبخش اسلامی معرفی کرده‌اند. تحلیل چرایی این بازتفسیر از مکان‌یابی کشورهای اسلامی توسط غرب بسیار ضروری به نظر می‌رسد. به نظر می‌رسد توجه به نکات ذیل در این خصوص حائز اهمیت باشد:

الف. از نظر نگارنده، هیچ‌یک از کشورهای اسلامی به اندازه ایران رویارویی خود با غرب را حداکثری نکرده است. ایران، هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی بیشترین موضع‌گیری علیه غرب و اهداف آن را دارد. سطوح درگیری ایران با غرب از بیرونی‌ترین و سطحی‌ترین مسائل خرد تا عمیق‌ترین و پنهانی‌ترین مسائل کلان را شامل می‌شود. به عبارت دیگر ضدیت ایران با غرب از چنان درجه‌ای برخوردار است که به درستی می‌توان غرب را «غیریت» هویت ایرانی معاصر دانست. این در حالی است که در سایر کشورهای اسلامی، معمولاً غرب به صورت موردی - در موارد خاص اختلاف یک کشور اسلامی با غرب - نفی می‌شود. از این‌رو الگوبخشی ایران برای کشورهای اسلامی می‌تواند به معنی حداکثری شدن رویارویی کشورهای اسلامی با غرب باشد. در حالی که مثلاً الگوبخشی مالزی یا ترکیه - که از نوعی تعامل و بلکه دوستی با غرب برخوردار هستند - هرگز نمی‌تواند چنین پیامدی داشته باشد و این بسیار طبیعی است که غرب، از الگوی مالزی و ترکیه خرسندتر از الگوی ایران باشد.

ب. مخالفت سیاسی و اولیه انقلاب اسلامی با غرب در ادامه به مخالفت‌های فرهنگی و نهایتاً مخالفت‌های فکری و زیربنایی رسیده است. به عبارت دیگر سطح درگیری

۱. به رغم اینکه جریان تصوف اسلامی در بسیاری از کشورهای اسلامی همچنان ضد غرب و حتی ضد نخله‌های افراطی و انحرافی اسلامی از جمله وهابیت می‌باشند، برخی از اقطاب تصوف به صورت آشکاری برخلاف آیین تصوف وارد زدوبندهای سیاسی و متأسفانه وابستگی مالی به غرب و امریکا شده‌اند. اقامت برخی از آنها در غرب و حمایت‌های آشکار رسانه‌های غربی از آنها به ویژه در مواضعی که علیه جریان‌های اصیل اسلامی اتخاذ می‌کنند، به خوبی گواه ادعای مذکور است.



یکی از مهم‌ترین اقدامات درازمدت انقلاب اسلامی با غرب از سطح قضاوت درباره سیاست‌های استعماری غرب به مراتب فراتر رفته و به حوزه‌های فلسفه سیاسی و فلسفه تاریخ رسیده است. درگیری در سطح تمدنی، با قطع نظر از مصادیق رفتاری صورت می‌گیرد؛ بدین معنی که امروزه حتی اگر غرب هیچ کاری هم با انقلاب اسلامی ایران نداشته باشد و بلکه به عنوان حق‌السکوت، امتیازاتی هم بدان بپردازد، باز هم بنیادهای و بنیان‌های دو تفکر اسلامی و غربی به نفعی یکدیگر خواهند رسید. درگیری تمدنی وقتی آغاز شد، رویکردهای سلبی چندان کارآمد

نخواهند بود و تنها رویکردهای اثباتی می‌توانند جا را برای تمدن رقیب تنگ کنند. در میان کشورهای اسلامی، تنها ایران وارد نوعی درگیری تمدنی با غرب شده است و از این رو به مراتب برای غرب خطرناک‌تر از کشورهایمانند مالزی و ترکیه می‌باشد.

ج. واقعیت این است که تمایز اساسی ایران با کشورهای اسلامی، پیشرفت صنعتی و آبادانی آن نیست؛ چه، برخی از کشورهای اسلامی از ایران آبادتر و بنا به دلایلی از پشتوانه اقتصادی بالاتری برخوردار هستند. آنچه ایران را از سایر کشورهای اسلامی متمایز می‌کند، اراده استقلال آن به معنی واقعی کلمه است که مستلزم به هیچ‌انگاشتن و دور زدن غرب می‌باشد. الگویبخشی ایران نیز برای سایر کشورهای اسلامی به این می‌باشد که به آنها می‌فهماند که می‌توان بدون اتکا به غرب - حتی با همه اقدامات خصمانه آن - با تکیه بر آموزه‌های اسلامی و خدمت صادقانه به مردم، راهی مستقل از غرب پیمود. ایران اسلامی به دنبال شکستن الگوی زیستی انحصاری غرب است و این چیزی است که غرب نمی‌خواهد آن را برتابد. غرب به دنبال سروری است و کشورهای اسلامی مادام که در اندیشه تقلید از آن به سر می‌برند، حتی اگر به اندازه کافی هم رشد کنند، هیچ خطری برای غرب نخواهند داشت؛ چرا که در بدترین شرایط، آنها با روش‌ها و ابزار غرب چنان رشد می‌کنند که از خود آنها هم جلوتر می‌زنند و در این صورت، آنها خود تبدیل به غرب شده‌اند و غرب را توسعه داده‌اند نه اینکه متمایز و متفاوت از آن بوده باشند. آیا به راستی کشورهای مالزی و ترکیه چیزی بیش از روش‌ها، ابزار، ساختارها و





حتی غایات غربی تولید کرده‌اند؟!

در این نوشتار، تلاش می‌شود تا به منظور نقد بازخوانی غربی‌ها از جایگاه انقلاب اسلامی در شرایط امروزی، به صورت موردی و تطبیقی به وضعیت و ظرفیت اسلام در مالزی و ایران پرداخته شود.

بر خلاف بسیاری از کشورهای اسلامی که به دلیل جمعیت زیاد، طبیعت نامساعد، فقر و عقب‌ماندگی و... خسته‌کننده به نظر می‌رسند، مالزی برای مسافرانی که بدان جا سفر می‌کنند، کشوری راحت به نظر می‌رسد: هزینه پایین زندگی، طبیعت زیبا، اخلاق نرم استوایی مردم، پیشرفت‌های ظاهری (مناسب بودن خیابان‌ها، ساختمان‌ها، منازل و...) به ضمیمه تبلیغات بیرونی و... همه باعث شده‌اند تا اتباع دیگر کشورها به راحتی بتوانند با آن خوب‌گیرند. خو گرفتن با فرهنگ یک کشور بیگانه به لحاظ هویتی اما پدیده مناسبی نیست؛ به‌ویژه اینکه کمیت ایرانیانی که به دلایل مختلف تحصیلی، تجاری، شغلی، اقامتی و... در مالزی زندگی می‌کنند، بالا و در حدود یک صد هزار نفر است. از این‌رو چگونگی حفظ هویت ایرانی در عمق یک کشور دیگر برای متفکران ایرانی باید مهم باشد. نوشته حاضر با این دغدغه نگارش یافته است تا تراث و ظرفیت ایرانی به صورت تطبیقی با تراث و ظرفیت مالزیایی به ایرانیانی که در مالزی زندگی می‌کنند هدیه داده شود. از این‌رو تلاش شده تا ذهنیت ایرانیان مسافر در مالزی نسبت به بسیاری از اموری که ممکن است به صورت مکرر در آنجا مشاهده کنند از طریق ارجاع تطبیقی با متناظرهای ایرانی‌اش حساس شود.

### بازخوانی مؤلفه‌های اسلامی در مالزی

بی‌شک همه مسلمانان جهان از اینکه یک کشور اسلامی راه رشد و پیشرفت را برگزیده و در این راه توفیق کسب کرده باشد، خوشحال خواهند بود. همچنان که اخبار اسفناک فقر، بی‌نظمی، نابسامانی و... در کشورهای اسلامی نیز برای همه مسلمانان دردناک است.

از سال‌ها قبل از سفر به مالزی شنیده و خوانده بودم که اسلام در مالزی در حال رشد و پیشرفت است و مالزی از چنان وضعیتی برخوردار شده که به درستی می‌تواند به عنوان الگو برای کشورهای اسلامی مطرح شود. در آگوست ۲۰۱۱ (مردادماه ۱۳۹۰) برای یک پژوهش دانشگاهی به مدت یک ماه به مالزی سفر کردم و بیش از ده جلسه علمی با اسلام‌شناسان و متفکران دانشگاهی آن دیار داشتم. نتایج حاصل از این جلسات به

تفاوت مهم فقه و عرفان اسلامی در این است که فقه، رسالت مدیریت جوارح، و عرفان رسالت سامان جوانح را بر عهده دارند. به عبارت دیگر فقه، رفتارها و اعمال را تصحیح می کند و عرفان، میل ها و انگیزه ها را. ولایت فقهی، جهاد، حماسه، جنبش و انقلاب اسلامی خلق می کند و ولایت عرفانی صرف، خانقاه و محفل ذکر و رقص سماع؛ و البته روشن است که ولایت عرفانی برای غرب به مراتب بهتر از ولایت فقهی است

ضمیمه مشاهدات عینی و مصاحبه هایی با شخصیت های سیاسی و حتی مردم عادی آن دیار، در خصوص وضعیت اسلام در مالزی به شرح ذیل است:

۱. حداقل در میان بسیاری از نخبگان دانشگاهی مالزی نوعی عطش و ولع اسلام خواهی و اسلام پژوهی به شکل مشهودی وجود دارد. خوشبختانه این عطش در جانب سلبی اش به شکل خودآگاهی معطوف به گذار از غرب وجود دارد.<sup>۱</sup> به

عبارت دیگر بسیاری از نخبگان علمی مالزی به انگیزه گذار از غرب، به مطالعات و دغدغه های اسلامی روی آورده اند و این مسئله آنها را متفاوت از آن دسته از نخبگان جهان اسلام کرده که می خواهند اسلام را از طریق هماهنگی با دنیای مدرن اثبات کنند. به عبارت سوم برای نخبگان علمی مالزی حداقل در مقام نظر، اسلام از اصالت بیشتری نسبت به غرب برخوردار است؛ به گونه ای که در تعارض میان داده های اسلامی و غرب، ترجیح می دهند که غرب را به نفع اسلام مصادره کنند و نه برعکس. این جریان برای اینکه به بار بنشیند لازم است برخی اقدامات ذیل را ایجاد و مدیریت کند:

الف. یکی از نقص هایی که اساساً جهان اسلام عموماً و مالزی خصوصاً از آن در رنج

۱. باید توجه داشت که میان گذار از غرب و نفی غرب به صورت پیشینی تفاوت وجود دارد. گذار از غرب زمانی به درستی اتفاق می افتد که جوامع اسلامی معبری به درون غرب باز کرده و از طریق آن پس از آشنایی کامل با غرب از آن گذار کنند. این در حالی است که نفی غرب بدین معنی است که با تکیه بر برخی پیش داشت ها و باورها آن را به صورت پیشینی باید دفع کرد. الگوی جمهوری اسلامی و مالزی در قبال غرب، گذار از آن و الگوی طالبان نفی آن می باشد. البته باید توجه داشت که گذار از غرب نیز به دو صورت ممکن می شود: نخست اینکه با اتخاذ یک نقطه عزیمت در درون پارادایم غرب به نقد آن پرداخته شود و در فرآیند این نقد اگر نقطه اتکایی خارج از غرب پیدا شود بدان تمسک می شود و دوم آنکه اساساً عامل محرک برای گذار، وجود پیشینی یک نقطه اتکای بیرون از غرب باشد که در فرآیند گذار ممکن است به ظرفیت های عوامل درونی غرب برای گذار از آن نیز توجه شود. به عنوان مثال به نظر می رسد برخی از روشنفکران دینی مثل دکتر داوری اردکانی با رویکرد نخست فرآیند گذار از غرب را تجربه کرده اند؛ چه، آنها ابتدا با اتخاذ نقطه عزیمت «پست مدرنیسم» به نقد غرب پرداخته و در فرآیند این نقد به نقطه اتکا انقلاب اسلامی که بیرون از غرب وجود دارد رسیده اند و با استفاده از ظرفیت های انقلاب اسلامی برای گذار از غرب فرآیند گذار را کامل کرده اند. این در حالی است که امام خمینی به صورت پیشینی با تکیه بر مبانی حکومت اسلامی فرآیند گذار از غرب را آغاز کرده و البته در مسیر گذار، از ظرفیت های پست مدرنیسم نیز کمک گرفته است. نکته مهم اینجاست که در مالزی فرآیند گذار از غرب به صورت ناقصی از الگوی نخست می باشد؛ بدین معنی که آنها با تکیه بر پست مدرنیسم به نقد غرب پرداخته اند، اما در فرآیند این نقد هرگز به یک نقطه اتکایی بیرون از غرب نرسیده اند تا به مدد آن بتوانند پروژه گذار از غرب را کامل کنند و تا زمانی که به این نقطه اتکای بیرونی نرسند، امکان گذار از غرب به صورت مفید و کامل برای آنها میسر نخواهد بود. از این رو شاید نه فقط مالزی بلکه حتی هر کشور اسلامی دیگری که درصد گذار از غرب باشد، گویا اینکه ناگزیر است برای تکمیل کردن این پروژه از انقلاب اسلامی ایران مدد بگیرد.





در مقایسه میان جامعه ایران و مالزی باید گفت که هر چه مظاهر، نمادها و بسترهای اسلامی در ایران به وضوح به چشم می آید، به همان میزان جای خالی نمادهای اسلامی در جامعه مالزی محسوس است. به عنوان مثال در حالی که مردم ایران شعار اسلام گرایی شان را طی سال های جنگ تحمیلی، طی تحریم های متوالی و متمادی و نهایتاً فتنه های گسترده و مکرر از طریق ثبات قدم شان در راه آرمان های اسلام نشان داده و در این مسیر متحمل هزینه های سنگینی نیز شده اند، ملت و جامعه مالزی تنها از امتیاز «شعار» اسلام گرایی بی آنکه فرصتی برای محک عملی آن یافته باشد، بهره می برد

می باشد، توقف بیش از حد در حوزه های نظری است. در اینکه تمدن اسلامی بر فرهنگ اسلامی مبتنی است و فرهنگ اسلامی در زیرین ترین لایه هایش ناشی از آموزه های اسلامی است شکی نیست اما در هر حال برای ایجاد تمدن اسلامی ناگزیر به حرکت از آموزه ها به سوی فرهنگ و از فرهنگ به سوی تمدن هستیم. به عبارت دیگر برای ایجاد تمدن اسلامی ناگزیر هستیم از پژوهش های بنیادین به پژوهش های راهبردی پل بزنیم. به نظر می رسد در جریان اسلام خواهی مالزی در بهترین شرایط، دغدغه پژوهش های بنیادین را می توان جست. فارغ از اینکه پژوهش های بنیادین صورت گرفته تا چه اندازه قابل دفاع هستند، مادام که این پژوهش ها راهبردی نشوند، پروژه تمدن سازی اسلامی ره به جایی نخواهد برد. اساساً می توان از پژوهش های راهبردی به عنوان گام دوم پژوهشی در پروژه مذکور یاد کرد.

ب. تولید فکر و سپس تمدن اسلامی درون عالم اسلامی به مراتب راحت تر از خارج این عالم ممکن می شود. به عنوان مثال اگر نتایج فعالیت دو محقق که در شرایط یکسان اما یکی درون عالم اسلامی و دیگری خارج از آن مشغول هستند بررسی شود منطقاً محقق که درون عالم اسلامی زندگی می کند باید به نتایج عینی تر، دقیق تر و اسلامی تری رسیده باشد؛ چرا که خود محیط و عالم می تواند زمینه ساز برخی جرقه های علمی باشد و در بسیاری از موارد هم می توان به عنوان بستر حمایت کننده عمل کند. یکی از راه های ساختن یا نزدیک شدن به عالم اسلامی، ایجاد، تکثیر و تقویت نمادهای آن می باشد. نمادها معمولاً ظاهری و ملموس هستند. به عنوان مثال گسترش پوشش اسلامی، تکثیر تابلوهای اسلامی در سطح شهرها، استفاده از نمادهای اسلامی در تبلیغات سیاسی، اقتصادی و...، تکثیر اسامی اسلامی برای افراد و... هر چند در زمره امور کاملاً ظاهری هستند - و حتی می توانند که احیاناً با فرهنگ های غیر و ضد اسلامی هم جمع شوند - به رغم این، برای تقویت فرهنگ اسلامی و سرعت بخشیدن تحقق تمدن

اسلامی مؤثر هستند؛ اگر چه این دست اقدامات هرگز نمی‌توانند در زمره عوامل اساسی فرهنگ‌سازی و تمدن‌سازی اسلامی قرار گیرند.

ج. بعد دادن به این عطش و ولع اسلام‌خواهی و اسلام‌پژوهی نیز می‌تواند در تقویت و تسریع آن کمک کند؛ بدین معنی که عطش اسلام‌خواهی نخبگان علمی نباید تنها معطوف به حوزه علوم باشد بلکه می‌تواند در حوزه‌های هنری، ورزشی، فرهنگ‌های عامه، روابط دیپلماتیک و خارجی و... نیز تعمیم یابد. حتی شعر و طنز و... نیز می‌توانند- و باید- در این پروژه استخدام شوند. بعد یافتن عطش و ولع اسلام‌خواهی و اسلام‌پژوهی باعث می‌شود که مخالفت با آن یا عدم پذیرش الزامات رفتاری آن به راحتی ممکن نباشد. به عبارت دیگر پروژه علمی اسلام‌خواهی زمانی می‌تواند در کمال آرامش به کار خود ادامه دهد که از خارج از این حوزه کم‌ترین فشار و انکاری را احساس کند.

د. قاعده ضرورت بعد دادن به عطش و ولع اسلام‌خواهی و اسلام‌پژوهی حتی در خود حوزه علم نیز جاری و ساری است؛ بدین معنی که به عنوان مثال به هر میزان که دپارتمان‌های مطالعات اسلامی تکثیر شوند مسائل و مشکلات عالم اسلامی به صورت جزیبی‌تر و دقیق‌تری مورد مطالعه قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد اگر دپارتمان‌های مطالعات اسلامی حتی به صورت موازی نیز فعالیت کنند، از اینکه اساساً وجود نداشته باشند، به مراتب بهتر است؛ چرا که حداقل این است که افراد بیشتری را به طور مستقیم با مسائل اسلامی درگیر می‌کنند. ضمن اینکه نباید از این نکته غافل شد که ظرفیت‌ها و قابلیت‌های انسانی حتی آنجا که به نظر کاملاً مشابه و برابر می‌رسند، متفاوت هستند و معمولاً به هنگام درگیر شدن و قرار گرفتن در متن مسائل، شکوفایی می‌شوند. بسا انسان‌های معمولی که پس از قرار گرفتن در متن یک مسئله برای حل‌نهایی آن به خوبی توانسته‌اند زمینه‌سازی و فرصت‌سازی کنند.

۲. متأسفانه به نظر می‌رسد حس اسلام‌خواهی حتی نخبگان علمی تا چه رسد به نخبگان غیر علمی یا اساساً غیر نخبگان (عموم مسلمانان) مالزی به صورت غیر طبیعی فعال شده است. اینکه چرا چنین اتفاقی افتاده می‌تواند دلایل متعددی داشته باشد:

الف. اگر نقطه عزیمت اسلام‌خواهی، سیاست‌ورزی و نه اندیشه‌ورزی باشد، تا مدت قابل ملاحظه‌ای حس اسلام‌خواهی دارای رشد کاذب و غیر واقعی خواهد بود؛ چرا که بسیاری از مردم نه به دلیل باور به اسلام بلکه به این دلیل که اسلام‌خواهی مورد حمایت دستگاه سیاسی وقت می‌باشد، به اسلام روی خواهند آورد. به عبارت دیگر اگر سیاست، اندیشه اسلام‌خواهی را راهبری کند جریان‌های نحیف و ناقص از اسلام روی کار خواهد آورد





که البته در برخی از موارد ممکن است از نبودنش بهتر باشد.

ب. ظهور یک شخصیت کاریزما- مثل آقای ماهاتیر محمد در مالزی- در یک مرحله تاریخی ممکن است یک قوم را تا اندازه قابل توجهی جهش دهد؛ این در حالی است که اگر در ادامه، بنیادها و مبانی این جهش تثبیت نشوند و عموم مردم تا اندازه نسبتاً مطلوبی بدان‌ها خودآگاه نگردند، دیری نخواهد پایید که آن جهش رو به افول خواهد گذارد.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر آن دسته از جهش‌های اجتماعی که فاقد مبنا و خودآگاهی باشند، ابتر و بی‌نتیجه خواهند ماند. بنیادها و بنیان‌های یک جنبش به مثابه منبع مولد آن عمل می‌کنند که اگر تولید و تثبیت نشوند یا حتی پس از تولید نسبت به آنها خودآگاهی به وجود نیاید، می‌خشکد و جریان ناشی از آن نیز نابود می‌شود.

ج. گاهی اوقات نیز تیپولوژی ژنی یک قوم به گونه‌ای است که تنها تا درجه‌ای معین می‌تواند در عمق اشیاء تأمل کند. همچنان که افراد انسانی از ضریب هوشی و استعداد‌های نابرابری برخوردار هستند، اقوام انسانی نیز چنین هستند و نباید انتظار داشت راهی را که قوم «الف» با ظرفیت‌های امکان‌های مشخص طی کرده، بالضروره قوم «ب» نیز بتواند با همان ظرفیت‌ها و امکان‌ها همان راه را بپیماید. به نظر می‌رسد ژن قومی آسیای شرقی به گونه‌ای است که اساساً دیرتر تمایل پیدا می‌کند که به پرسش‌های عمیق پاسخ دهد.

د. در رفتارهای بسیاری از مردم، حس بر عقل تقدم دارد و این البته عیب نیست بلکه اگر حس نتواند به درستی به سوی عقل راهبری شود، عیب خواهد بود. به نظر می‌رسد حس اسلام‌خواهی مالزیایی‌ها در نزد بسیاری از اسلام‌خواهان آنها هنوز به مرحله عقل‌شان وارد نشده است. به عبارت دیگر در اسلام‌خواهی مالزیایی‌ها، «شعار» بر «شعور» غلبه دارد و البته لازم به ذکر نیست که در میان آنها نخبگانی نیز وجود دارند که شعارشان در خانه شعورشان قرار گرفته و علاوه بر این تلاش می‌کنند تا نوعی شعور جمعی نسبت به شعار اجتماعی‌شان ایجاد کنند.

۳. حتی شعار اسلام‌خواهی مالزیایی‌ها را باید جدی گرفت؛ چراکه شعارهای اجتماعی

۱. از آنجا که جریان اسلام‌خواهی در مالزی بیش از آنکه یک فرهنگ باشد یک سیاست است، با جابه‌جایی قدرت سیاسی نشاط آن نیز فروکش می‌کند و متأسفانه با کناره‌گیری ماهاتیر محمد از منصب نخست‌وزیری این اتفاق در مالزی به وقوع افتاده است؛ چه، از زمان خانه‌نشینی ماهاتیر محمد، مالزی در ادبیات طرفداران دیروزش جایش را به ترکیه داده است. از این‌رو اسلام‌خواهی به عنوان یک پدیده حادث در مالزی از این پس باید به دنبال علت مبقیه‌ای غیر از علت محدث‌ه‌اش باشد. واقعیت این است که شرایط کنونی مالزی با شرایط یک دهه قبل آن بسیار متفاوت است؛ چراکه قبل از دهه گذشته، همین که برخی مالزی را پیشتاز کشورهای اسلامی به سوی تمدن اسلامی می‌دانستند به خودی خود قادر بود تا برای مالزی شور و انگیزه حرکت ایجاد کند، اما اینک که دیگران آن را پیشتاز نمی‌دانند، نشاط حرکتی مالزی به سوی تمدن اسلامی نیز به کندی گراییده است.

معمولاً پسینی تولید می‌شوند. شعارها، چکیده فرهنگ‌ها هستند و از این‌رو تا زمانی که فرهنگ اسلامی - هر چند در سطح اجمالی‌اش - به وجود نیاید، شعار اسلامی تولید نمی‌شود. وقتی احساسی - ولو در حد شعار - در انسان ایجاد شود، برای تثبیت و تکمیل شدنش فرصت‌سازی می‌کند. اهمیت شعار اسلام‌خواهی در مالزی زمانی آشکارتر می‌شود که بدانیم در بسیاری از کشورهای اسلامی حتی همین شعار اسلام‌خواهی نیز هنوز تولید و عمومی نشده است.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر مالزی گام نخست در اسلام‌خواهی خود را برداشته و لازم است که با شناخت همه ظرفیت‌های موجود آن، گام‌های بعدی‌اش را طراحی کرد و برداشت.

توجه به این نکته مهم است که همه کشورهای اسلامی برای اینکه در عمل بتوانند غرب را دور بزنند، لازم است ابتدا به لحاظ نظری آن را دور بزنند. وابستگی بسیاری از مسلمانان به غرب به اندازه‌ای است که امکان‌گذار عملی از آن به سهولت غیر ممکن است. در چنین شرایطی، بسیار مفید خواهد بود اگر کشورها و ملت‌های اسلامی بتوانند معبرهای نظری‌گذار از غرب را ایجاد کنند. به هر میزان که غرب در ذهن مسلمانان از اصالت بیفتد به همان میزان آنها را برای‌گذار عملی از غرب مستعد می‌کند. گذار نظری صرفاً از طریق مطالعه در باره نقد و کاستی‌های معرفتی آن حاصل می‌شود و چنین اقدامی نباید برای مسلمانان سخت باشد. این در حالی است که نظر به اینکه غرب امروزه از طریق تکنولوژی و ابزار محسوس خود تا پنهانی‌ترین لایه‌های زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان رسوخ کرده، گذار عملی از آن در نهایت صعوبت است و بی‌شک گذار نظری از آن، استعداد مسلمانان در گذار عملی را تسهیل می‌کند.

شعار اسلام‌خواهی حتی اگر مسبوق به گذار نظری از غرب هم نباشد، به راحتی می‌تواند زمینه روانی برای این گذار را آماده کند. البته نباید پنداشت که عمومی کردن این شعار در میان مسلمانان کاری سهل و آسان است؛ چراکه تحقق یک شعار در جان و دل مردم از جنس خلق و ایجاد فرهنگ است که معمولاً به سادگی صورت نمی‌گیرد. ۴. ورود اسلام به برخی از سرزمین‌ها از جمله مالزی با تأخیر نسبتاً زیادی صورت

۱. به عنوان مثال تنها حدود ۶۰۰ نفر در مراسم روز جهانی قدس - رمضان ۱۴۳۳ که خود در جاکارتا حضور داشتیم - شرکت کردند! تعجب انسان آنگاه تشدید می‌شود که بدانیم عموم مردم اندونزی - حسب گفت‌وگوی شخصی اینجانب با بسیاری از آنها - ضد امریکا و اسرائیل بوده و کشور اندونزی با داشتن ۲۳۰ میلیون جمعیت که ۲۱۵ میلیون آنها مسلمان هستند، پرجمعیت‌ترین کشور مسلمان در جهان می‌باشد! این مسئله تنها با تظن به این قضیه قابل درک می‌شود که بدانیم فاصله وجود فردی افراد و وجود اجتماعی آنها کم نیست. به عبارت دیگر این‌گونه نیست که خواست‌های فردی افراد به راحتی بتوانند حیث اجتماعی پیدا کنند، حتی اگر افراد دارای خواست‌های مشترک زیاد هم باشند. از این‌رو اجتماعی شدن شعار اسلام‌خواهی در مالزی را از آن روی که نشان از تبدیل خواست‌های فردی‌شان به حیث اجتماعی دارد، باید ارج نهاد.







## انحصار مفهوم جهاد اسلامی

به «جهاد اکبر» یا همان «جهاد با نفس»، ضمن فردی و درونی کردن آن، جریان مقاومت اسلامی را که مصداق «جهاد اصغر» و به مثابه مهم ترین مانع تحقق برنامه های استعماری - استکباری می باشد، به محاق می برد. همچنان که در تفسیر جدید از مفهوم «ولایت» غرب تلاش کرده تا این مفهوم را از ساحت «فقه» به ساحت «عرفان» انتقال دهد

البته ورود نسبتاً همزمان این عوامل هم بعید به نظر نمی آید. نکته مهم در این خصوص این است که ورود اسلام به مالزی همراه با نزاع و ستیز نبوده است. به عبارت دیگر اسلام با زور شمشیر وارد مالزی نشده است. ورود دیر هنگام، آرام، طبیعی و غیر تهاجمی اسلام در مالزی باعث شده که حافظه تاریخی عنصر مالایی نسبت به اسلام حساسیت منفی نداشته باشد.<sup>۱</sup> ورود اسلام به مالزی از هر یک از سه طریق پیش گفته باشد، نشان از آن دارد که حاملان نخستین اسلام به مالزی، اساساً اهل علم و متفکران اسلامی نبوده اند. این مسئله باعث شده که حتی امروزه و با گذشت چندین قرن از ورود اسلام به مالزی به زحمت بتوان از «تراث اسلامی» در آن صحبت به میان آورد تا جایی که شاید با مسامحه بتوان گفت اساساً مالزی فاقد تراث عملی اسلامی است!<sup>۲</sup>

۱. افکار و اقوامی که از طریق تهاجم وارد یک سرزمین می شوند، حتی اگر آبادانی و خدمت در آن منطقه بشوند، حافظه تاریخی قوم فتح شده نسبت به آنها حساسیت منفی می یابد. به عنوان مثال مغول ها در ایران و هندوستان با تهاجم وارد شده اند، با اینکه آنها کمی بعد از فتح این مناطق، خود مسلمان شده اند و حتی خدمات شایانی هم در ایران و هم در هندوستان کرده اند، باز هم حافظه تاریخی عنصر ایرانی و هندی نسبت به مغول ها دارای حساسیت منفی است. می توان به ورود انگلیسی ها در هندوستان نیز به عنوان شاهدی دیگر اشاره کرد. ورود خشن انگلیسی ها در هندوستان باعث شده، به رغم برخی آبادانی ها و خدماتی که به هندی ها داشته اند - که البته در برابر استثمار آن هیچ به حساب نمی آید - حافظه تاریخی عنصر هندی نسبت به انگلستان حساسیت منفی داشته باشد.

۲. اساساً همه کشورهایی که اسلام در آنها به صورت متأخر وارد شده، از فقدان یا نقص تراث اسلامی رنج می برند. شدیدترین فقر در این خصوص متعلق به کشورهایی است که در قرون اخیر - دوره معاصر - اسلام در آنها تبدیل به مسئله شده است. مسلمانان این کشورها به راحتی نمی توانند در جایگاه الگوی جهان اسلام قرار بگیرند (اگر چه این امر محال نیست اما واقع شدن آن در غایت صعوبت است). حسب حکمت و مثالی ایرانی، «توبه کرده را به مسجد راهش می دهند، اما امام جماعتش نمی کنند». تازه مسلمانان را اگر چه مسلمان شان می شمارند، اما به راحتی آنها را فرد ایده آل اسلامی نمی شمارند. این قاعده در مورد جوامع تازه مسلمان نیز صدق می کند.





ب. اساساً کشوری که فاقد تراث اسلامی است برای اینکه بتواند تبدیل به الگوی کشورهای اسلامی برای حرکت به سوی تمدن اسلامی بشود، راه دور و درازی را باید بپیماید. واقعیت این است که کشورهایمانند عراق، ایران، ترکیه، مصر و حتی عربستان، مغرب و... که دارای تراث غنی درباره اندیشه اسلامی هستند،<sup>۱</sup> به راحتی نمی‌پذیرند که مالزی به عنوان الگوی عملی و موفق جهان اسلام معرفی شود. به عنوان مثال در دیدارهایی که با برخی از اندیشمندان کشور اندونزی در جاکارتا داشتیم، آنها ایده الگو بودن مالزی برای کشورهای اسلامی را بیشتر شبیه یک لطیفه سیاسی قلمداد می‌کردند. حتی اندونزی که به لحاظ فرهنگی، اقتصادی و... در شرایط پایین‌تری نسبت به مالزی قرار دارد، حقیقتاً در تولید تراث و علم اسلامی سنگین‌تر از مالزی می‌باشد و همین سنگینی باعث عدم پذیرش مالزی به عنوان الگو می‌شود. این در حالی است که کشور اندونزی اشتراکات زبانی، اقلیمی، نژادی و قومیتی زیادی با مالزی دارد که به نوبه خود می‌تواند آن را مستعد پذیرش مالزی به عنوان یک الگو کند.

ج. تأکید بر ضرورت وجود تراث برای حرکت به سوی تمدن از آن روی می‌باشد که تحقق تمدن و تکامل، موتاسیونی و جهشی صورت نمی‌گیرد. تفاوت وهم و امید هم در همین نکته است که امید با مقدمات معقول ساخته می‌شود برخلاف وهم. تمدن، بسط فرهنگ است و این دو پدیده‌هایی موهوم نیستند و به همین علت باید دارای مقدمات معقولی باشند. به عنوان مثال هر تمدنی باید مسبوق به نظامی حقوقی باشد؛ چراکه تمدن پدیده‌ای منظم و منسجم است و بدون نظام حقوقی - یعنی مجموعه ضوابطی که دارای ضمانت اجرایی هستند - امکان برقراری نظم نمی‌باشد. از سوی دیگر تمدن باید مسبوق به تراث مناسب باشد؛ بدین معنی که نمی‌شود با تراث بودایی، تمدن اسلامی ساخت. تراث بودایی، تراثی بسیط است و توان خلق تمدن که عین پیچیدگی می‌باشد را ندارد. از همین روی، برای اینکه مالزی بتواند تمدن‌سازی کند، لازم است بساطت فطری مردمش را تا حد پیچیدگی‌های عقلی ارتقا دهد و این امر جز از طریق تولید تراث در بستر زمان ممکن نمی‌شود. البته باید توجه داشت که تراث مثل آثار باستانی است؛ بدین معنی که هم‌چنان که نمی‌شود آثار باستانی را به صورت معاصر ساخت، تراث را هم نمی‌توان یک‌دفعه ایجاد کرد. نکته مهم‌تر اینکه به نظر می‌رسد حتی اگر

۱. نگارنده در پژوهشی دیگر به صورت تفصیلی به ظرفیت‌های تمدنی کشورهای اسلامی خواهد پرداخت. اجمالاً باید گفت که بسیاری از کشورهای اسلامی از جمله ایران، ترکیه، مصر، عراق، مراکش و... از ظرفیت‌های تمدنی به مراتب بالاتر از مالزی برخوردار هستند و حسب شرایط عادی چنین به نظر می‌رسد که مادام که این کشورها مدعی الگویی جهان اسلام باشند، بی‌شک جایی برای مالزی باقی نخواهد ماند.



## ضدیت ایران با غرب از چنان

درجه‌ای برخوردار است که به درستی می‌توان غرب را «غیریت» هویت ایرانی معاصر دانست. این در حالی است که در سایر کشورهای اسلامی، معمولاً غرب به صورت موردی - در موارد خاص اختلاف یک کشور اسلامی با غرب - نفی می‌شود

کشورهای اسلامی هم از سر غفلت به رهبری و نقش الگوبخشی مالزی برای جهان اسلام تن دهند، مالزی خودش ظرفیت ایفای یک هم‌چون نقشی را ندارد؛ چراکه مالزی اساساً فاقد تراث علمی اسلامی است<sup>۱</sup> و تا زمانی که یک منبع مولد نظری برای تولید علم اسلامی ایجاد نشود، حرکت به سوی تمدن اسلامی یک توهم بیش نخواهد بود.

۵. کشور مالزی به لحاظ قومیتی و جمعیتی از سه قوم «مالایی، چینی و هندی» تشکیل شده است که عمده

چینی‌ها و هندی‌ها غیرمسلمان و عمده مالایی‌های آن مسلمان هستند.<sup>۲</sup> واقعیت این است که از دیروقتی است که این سه قوم، هر کدام برای برتری‌شان در کشور مالزی به رقابت برخاسته‌اند.<sup>۳</sup> این بسیار طبیعی می‌نماید که هر یک از این اقوام برای نیل به مقصودشان از ما به الاشتراک خودشان حداکثر استفاده را بکنند. هیچ عنصری اندازه

۱. تراث علمی اسلامی را در سه چیز می‌توان دنبال کرد: نخست در شخصیت‌های فکری جریان‌ساز مثل فارابی، ابن‌سینا، خواجه نصیر، ملاصدرا، امام خمینی و...؛ دوم در مدرسه‌های علمی با کتابخانه‌های غنی و معتبر مثل حوزه علمیه نجف، دانشگاه الازهر، حوزه علمیه قم و...؛ سوم در کتاب‌های مهم جریان‌ساز در تاریخ مثل تهافت/فلاسفه غزالی، مقدمه/ابن‌خلدون، سفار/ربیع ملاصدرا، جواهر/کلام شیخ محمدحسن نجفی، المراجعات امام شرف‌الدین و... متأسفانه هیچ کدام از این سه چیز در عقبه تاریخی مالزی یافت نمی‌شود! آیا به راستی می‌توان تمدنی را بر ستونی از «هیچ» بنا کرد؟!

۲. وجود دو قوم چینی و هندی در مالزی که عمدتاً غیرمسلمان هستند نیز الگوی تمدنی شدن مالزی برای جهان اسلام را به مخاطره می‌اندازد؛ چراکه اساساً با وجود کمیت بالایی از غیرمسلمانان در مالزی، امکان اینکه فضای عمومی شهر (خیابان، بازار، ادارات دولتی و...) آراسته به ظاهری اسلامی گردد ناممکن می‌شود. به عنوان مثال آیا با وجود قریب به نیمی از جمعیت غیرمسلمان مالزی، می‌توان وضعیت پوشش یا وضعیت اماکن عمومی در ماه مبارک رمضان و... را حداقل به صورت ظاهری اسلامی کرد؟ اهمیت این مسئله از این رو است که بدانیم اگر چه در اسلام، ظاهر اصل نیست، اما بی‌شک ظاهر تنها معبر به سوی باطن است و بدون اصلاح ظاهر، امکان اصلاح باطن در نهایت صعوبت خواهد بود. شاید به لحاظ فردی بتوان در شرایط خاص مثل شرایط تقیه، با ظاهری غیر اسلامی به باطنی اسلامی دست یازید، اما این مسئله در مقیاس اجتماعی اساساً ممکن نیست؛ چراکه ظاهر - به‌ویژه وقتی فراگیر و مداوم شود - هنجارسازی می‌کند و بلکه مبنای هنجار می‌شود و در این صورت، ایجاد خودآگاهی جمعی برای گذار از ظاهر به باطن نامتجانس با آن در غایت صعوبت خواهد بود. به عبارت دیگر ظاهر فراگیر و مداوم، خود تبدیل به «سبک زندگی» می‌شود. امروزه مباحث گسترده‌ای در خصوص ارتباط متقابل فرهنگ و سبک زندگی مطرح شده است که به رغم وجود اختلاف دیدگاه‌ها، این مسئله از موارد اتفاقی و مشترک صاحب‌نظران در این خصوص می‌باشد که نمی‌توان با اتخاذ یک سبک زندگی، انتظار دسترسی به فرهنگی را داشت که نه فقط از هماهنگی و تجانس با آن سبک برخوردار نیست بلکه می‌تواند متضاد با آن نیز باشد. از این رو طرح این پرسش مهم است که در حالی که مالزی در مقیاس عمومی خود ناگزیر از اتخاذ یک سبک زندگی غیر اسلامی است، چگونه می‌تواند به نتایج اسلامی دست یازد؟

۳. در این سه‌گانه، گفته می‌شود که مسلمانان، قدرت اجرایی، هندوها، قدرت علمی و چینی‌ها، قدرت اقتصادی را در اختیار دارند و هر گروه در تلاش هستند تا قلمرو و میزان قدرت‌شان را گسترش دهند.

اسلام و زبان مالایی در میان قوم مالایی وحدت بخش نمی باشد<sup>۱</sup> و در میان این دو عنصر نیز قابلیت اسلام برای وحدت بخشی به مراتب بیشتر از زبان مالایی - که تا حدودی چینی ها و هندوهای مالزی نیز با آن آشنایی دارند و آن را به کار می گیرند - می باشد. بر اساس این تحلیل، اسلام در مالزی بیش از اینکه یک «باور» باشد، یک اهرم و یک «ابزار» وحدت بخشی به قوم مالایی برای کسب قدرت بیشتر در مالزی است. در این خصوص، توجه تفصیلی به محورهای ذیل حائز اهمیت است:

الف. تقلیل اسلام از محتوای یک «آیین و مکتب» به محتوای یک «ایدئولوژی ابزاری» کارویژه آن را بسیار پایین می آورد؛ چه برخلاف اینکه آیین ها معمولاً کارکردهای مانا و جاودانه دارند، ایدئولوژی ها و ابزارها دارای کارکردهای مقطعی و محلی هستند و از زمان و مکانی به زمان و مکان دیگر متفاوت عمل می کنند. به عبارت دیگر جایگاه اعتباری اسلام به مثابه یک «دین» - که مستلزم باور قلبی پیروانش بدان می باشد - با اسلام به مثابه یک «ملاط قومی» بسیار متفاوت است؛ چراکه اگر اسلام نه به عنوان یک باور بلکه به عنوان یک عامل وحدت بخش قومی مورد ملاحظه قرار گیرد، این امکان وجود دارد که در صورت پیدا شدن ملاطی مناسب تر و کارآمدتر به راحتی جایگاه اعتباری خود در میان آن قوم را از دست بدهد. واقعیت این است که کشوری که در آن اسلام حضوری صرفاً ابزاری و معطوف به قدرت دارد، به راحتی نمی تواند الگوی عملی کشورهایی شود که در آنها اسلام به مثابه یک آیین و مکتب حضور دارد و این بار البته نه فقط به این دلیل که پذیرش روانی برای الگو شدن چنین کشوری برای کشورهای اسلامی وجود ندارد، بلکه بیشتر به این دلیل که چنین کشوری از قابلیت های عملی اندکی در راستای آرمان های اسلامی برخوردار است.

ب. هیچ کدام از این تحلیل ها نباید مطلق انگاشته شوند؛ بدین معنی که نباید پنداشت همه مسلمانان مالزی به اسلام نگاه ابزاری دارند. بی شک، افراد و جریان هایی حضور دارند که حتی اگر در ابتدا هم از سر غفلت یا تغافل به اسلام، به شکل ابزاری نگاه می کردند، اینک آن را به مثابه یک استراتژی کمال بخش می شناسند. باید توجه داشت که اسلام ابزاری در مقایسه با اسلام راستین از امتیاز اندکی برخوردار است نه در مقایسه

۱. مالایی ها نمی توانند عامل اصلی وفاق قومی خود را صرفاً «قومیت مالایی» انتخاب کنند؛ چراکه قومیت به تنهایی نمی تواند قوام بخش و عامل وفاق یک قوم باشد. در مالزی حتی هندی ها و چینی ها هم به راحتی می توانند به مؤلفه های قومی مالایی مثل پوشش، زبان و حتی آداب و رسوم رایج در شادی ها، غم ها و... تمسک جویند. این در حالی است که تمسک آنها به اسلام به راحتی میسر نیست؛ مگر اینکه واقعاً مسلمان شوند. از این رو انتخاب اسلام به عنوان عامل وفاق قومی مالایی بسیار هوشمندانه و درست بوده است و به جرئت می توان گفت که هیچ عاملی مثل اسلام نمی تواند برای قوم مالایی وحدت بخش باشد.





با بی‌اسلامی. به عبارت دیگر اگر امر دایر باشد میان بی‌اسلامی (بی‌دینی) و اسلام‌ابزاری، بی‌شک، اسلام‌ابزاری گزینه بهتری خواهد بود؛ چراکه حتی اسلام به مثابه یک ابزار هم از دیگر ابزار متناظر و متشابه، کامل‌تر است. به عبارت سوم، عدالت، آزادی، انسانیت و بسیاری دیگر از شعارهای اسلامی، اگر نه به مثابه باور، حتی اگر به مثابه ابزار و روش هم به کار گرفته شوند، دارای کارآمدی و بهتر از دیگر ابزار خواهند بود.<sup>۱</sup>

۶. اکثر مطالعاتی که درباره اسلام در مالزی صورت گرفته، این مسئله را به صورت «جریانی» مورد مطالعه قرار نداده‌اند. مطالعه جریانی اسلام‌خواهی در مالزی قضاوت نهایی درباره آن را دقیق‌تر می‌کند. حتی می‌توان اذعان کرد که اکثر مطالعاتی که با رویکردهای جریان‌شناختانه به این مسئله نپرداخته‌اند، نتایج غیردقیقی ارائه داده‌اند. مطالعه یک مسئله با رویکرد جریان‌شناختی می‌تواند پرسش‌های اساسی‌تری درباره آن را طرح کند و پاسخ دهد. به عنوان مثال برخی از این نمونه پرسش‌ها عبارت‌اند از:

الف. «نقطه عزیمت معرفتی» جریان‌های اسلام‌خواه در مالزی کجاست؟ اکثر کسانی که به عنوان رهبران معاصر جریان اسلام‌خواه در مالزی از آن‌ها یاد می‌شود از جمله انور ابراهیم،<sup>۲</sup> ماهاتیر محمد، هادی آونگ<sup>۳</sup> و... دارای تحصیلات دانشگاهی (بعضاً در کشورهای اسلامی و عمدتاً در کشورهای غربی) هستند که البته دغدغه‌های اسلامی

۱. اسلام‌ابزاری دو معنی می‌تواند داشته باشد: یکی بدین معنی که اسلام ابزار نیل به اهداف و برنامه‌هایی شود که در باطن‌شان در تضاد با روح خود اسلام است و دیگری اینکه اسلام در نازل‌ترین کارویژه‌اش - که ابزاری برای نیل به برخی اهداف و برنامه‌های جزئی انسانی است - مورد استفاده قرار گیرد. اسلام‌ابزاری به معنی نخست، مصداق نفاق بوده و مردود می‌باشد؛ اما اسلام‌ابزاری به معنی دوم وجودش از عدمش مفیدتر است. البته اسلام‌ابزاری ضرورتاً همان اسلام ناقص نیست؛ چراکه اسلام ناقص غلط نیست، بلکه کامل نیست. این در حالی است که اسلام‌ابزاری می‌تواند غلط هم باشد. اسلام‌ابزاری به معنی دوم، تنها یک «امکان» برای نیل به حقیقت است که از طریق تلاش مضاعف می‌تواند «بالفعل» شود. اسلام‌ابزاری به معنی دوم قابل دفاع است؛ چراکه ایجاد امکان یا همان «امکان‌سازی» برای نیل به حق نمی‌تواند اشتباه باشد، بلکه آنچه اشتباه است، فقدان توان برای تبدیل امکان به فعل می‌باشد. علاوه بر این باید توجه داشت که عامل اساسی در ارزیابی درست ابزاری بودن اسلام، نه صرف ابزاری بودن آن، بلکه جهتی است که ابزار بدان معطوف شده است. به عنوان مثال چنین به نظر می‌رسد که اسلام هم در مالزی و هم در عربستان ابزاری است، با این تفاوت که جهت اسلام در مالزی مثبت و در عربستان منفی است.

۲. وی یکی از سرشناس‌ترین رهبران اسلام‌خواه در دهه‌های هفتاد، هشتاد و نود قرن بیستم در مالزی بوده که سال‌ها در دولت‌های متعدد ماهاتیر محمد مسئولیت‌های مختلف در حد وزارت و حتی معاون نخست‌وزیر داشته است. گفته می‌شود که وی در سال‌های آغازین قرن بیست و یکم و یکم چهار نوعی دگراندیشی مذهبی - سیاسی می‌شود و ضمن جدا شدن از جریان ماهاتیر محمد، به اردوی غرب و امریکا می‌پیوندد. در حال حاضر، جریان ماهاتیر محمد وی را به مفاسد عیدیه‌ای از جمله فساد اخلاقی، مالی و سیاسی متهم می‌کند. در کتاب اخیر ماهاتیر محمد تحت عنوان *Doctor In House* بخش‌های نیز به جریان فکری انور ابراهیم اختصاص داده شده است.

۳. هادی آونگ - که اینک دبیر کل حزب PAS قوی‌ترین حزب اسلام‌خواه در مالزی می‌باشد - از روابط خوبی با رهبران فکری جهان اسلام و از جمله ایران برخوردار است. وی تاکنون به منظور شرکت و سخنرانی در کنفرانس‌های بین‌المللی چندین سفر به ایران داشته است.

پیدا کرده‌اند.<sup>۱</sup> چنین افرادی به دلیل اینکه با خود آموزه‌ها و معارف اسلامی عمیقاً آشنایی ندارند، در بهترین شرایط می‌توانند برای وارد شدن تمدن اسلامی زمینه‌سازی کنند. واقعیت این است که کار اصلی در فرهنگ‌سازی و تمدن‌سازی، پژوهش‌ها و راهبردهای اثباتی و نه صرفاً سلبی است. طرح‌های اثباتی در خصوص یک موضوع تنها از کسانی برمی‌آید که عمیقاً با آن موضوع آشنا باشند.

ب. «نقطه عزیمت تاریخی» جریان‌های اسلام‌خواه در مالزی کجاست؟ در تحلیل نمودار اسلام‌خواهی در یک منطقه باید میان دو گونه عوامل داخلی و خارجی تفاوت قائل شد و سؤال را این‌گونه مطرح کرد که اگر عاملی خارجی مثل استعمار هلند و انگلیس در مالزی وجود نداشت، آیا هیچ عامل درونی‌ای برای تحریک جریان اسلام‌خواهی در مالزی وجود داشت یا خیر؟<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد به لحاظ تاریخی، جریان اسلام‌خواهی در مالزی بیش از آنکه دارای خاستگاه درونی باشد، دارای خاستگاه بیرونی است و مادام که عوامل بیرونی در تحریک جریان اسلام‌خواهی با عوامل درونی گره نخورند، امید به چشم‌اندازی روشن و پویا از آن چندان کارشناسانه نخواهد بود و حتی این اندازه هم کافی نیست؛ بلکه باید فرآیند اسلام‌خواهی بیش از آنکه واکنشی به عوامل بیرونی محرک آن باشد، تابعی از منطق حرکت عوامل درونی محرک آن باشد؛ چراکه اگر غیر از آن باشد، جریان اسلام‌خواهی همواره به عنوان یک جریان منفعل در برابر عوامل بیرونی عمل خواهد کرد. در چنین شرایطی، جریان اسلام‌خواهی در بهترین شرایط یک پاسخ‌گوی موقتی خواهد بود نه یک مسئله‌ساز موفق.

ج. جریانی دیدن فرآیند اسلام‌خواهی در مالزی مستلزم این است که بتوان برای آن امواج (مراحل)، نقاط اوج و فرود، چشم‌انداز و... شناسایی کرد. بی‌شک جریان

۱. دو جریان را می‌توان از یکدیگر متمایز ساخت: جریانی که خاستگاه معرفتی غربی دارد و البته در سیر مطالعات و دغدغه‌های پژوهشی-راهبردی خود به عالم اسلام رسیده و حتی سپس در برابر آن خاضع شده و با تغییر ذائقه علمی دوباره به جنگ غرب پرداخته است (بسیاری از روشنفکران دینی در این جریان جای می‌گیرند) و جریانی که خاستگاه معرفتی اسلامی دارد و البته در سیر مطالعات و دغدغه‌های پژوهشی-راهبردی خود به عالم غرب رسیده و آن را مهم و جدی دیده و از همین‌رو به مطالعه و تحقیق درباره آن پرداخته و هر چه بیشتر در آن خرد شده به نقض‌ها و ضعف‌های آن واقف‌تر گشته است. به نظر می‌رسد برای رسیدن به فرهنگ و تمدن‌سازی اسلامی اگر به جریان دوم امیدوارتر باشیم به حقیقت نزدیک‌تریم؛ چراکه جریان دوم به دلیل آشنایی عمیق با اسلام از ظرفیت‌های بیشتری برای ارایه طرح‌های اثباتی و ایجابی برخوردار است تا جریان اول. تجربه تاریخی نیز نشان داده است که جریان نخست در بهترین شرایط-به دلیل آشنایی دقیقی که از غرب دارند-می‌توانند منتقدان خوبی بر آن باشند، اما آنها عمدتاً نتوانسته‌اند هم‌زمان، تئوری پردازان خوبی نیز برای عالم اسلامی باشند.

۲. به عنوان مثال در مورد جریان اسلام‌خواهی در ایران می‌توان از اجتهاد تکاملی شیعه به عنوان مهم‌ترین عامل درونی جریان اسلام‌خواهی یاد کرد و ادعا نمود که حتی اگر دشمنی به نام غرب هم وجود نمی‌داشت، منطق اجتهاد تکاملی شیعه اقتضای حرکت و پیوسته داشت و وجود غرب و غرب‌گرایان تنها سرعت حرکت این منطق را زیاد کرده نه اینکه موجد آن باشد.





## مخالفت سیاسی و اولیه انقلاب

اسلامی با غرب در ادامه به مخالفت‌های فرهنگی و نهایتاً مخالفت‌های فکری و زیربنایی رسیده است. به عبارت دیگر سطح درگیری انقلاب اسلامی با غرب از سطح قضاوت درباره سیاست‌های استعماری غرب به مراتب فراتر رفته و به حوزه‌های فلسفه سیاسی و فلسفه تاریخ رسیده است

متولد نشده نمی‌توان سخن از طرح تکمیلی آن راند. واقعیت این است که فرآیند اسلام‌خواهی در مالزی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی متأثر از جریان بیداری اسلامی و اخوان المسلمین و پس از آن متأثر از انقلاب اسلامی - البته با در نظر گرفتن مجموعه شرایط مسلمانان مالزی - به وجود آمده و متأسفانه به جای اینکه رشدی صعودی داشته باشد، از نوعی رشد نزولی برخوردار شده است.

د. اگر بخواهیم نمودار فرآیند اسلام‌خواهی معاصر در مالزی را با مسامحه به صورت جریانی ترسیم کنیم، می‌توان مراحل ذیل را برای آن برشمرد:

- مرحله استعمارستیزی: در این مرحله اسلام صرفاً به مثابه یک ابزار در کنار دیگر ابزارها به عنوان اهرم فشار برای خروج استعمارگران انگلیسی از مالزی استفاده می‌شود. ادبیات ناظر به عصر استقلال مالزی<sup>۲</sup> به خوبی گواه این نکته است که به شکل باورنکردنی، در این مرحله حتی خودآگاهی نسبی برای عموم مسلمانان مالزی به نقش ابزاری اسلام - تا چه رسد به نقش واقعی آن - برای مقابله با استعمار نیز به وجود نیامده بلکه تنها به صورت ناخودآگاه - و البته برای برخی خواص جامعه به صورت خودآگاه -

۱. در دیدارهای علمی‌ای که با برخی از نخبگان جامعه مالزی داشتم، وقتی نظرشان را درباره چشم‌انداز فرآیند اسلام‌خواهی در مالزی می‌پرسیدم، متعجب می‌شدند؛ انکار که پرسش فوق، زیادی خارج از موضوع بوده است! معدودی از کسانی هم که به این پرسش پاسخ می‌دادند، چنان صحبت می‌کردند که گویی قبلاً درباره این پرسش اساساً تأمل نکرده بودند. ظاهراً آنها نه مقصر بوده‌اند و نه کوتاه‌بین؛ بلکه واقعیت این است که پرسش از چشم‌انداز یک جریان زمانی واقعی است که آن جریان، حقیقتاً «جریان» باشد.

۲. کشور مالزی در سال ۱۹۵۷ میلادی از انگلستان مستقل شده و در همان سال به عضویت سازمان ملل درآمد است.

ظرفیت ظلم‌ستیزی و استعمارستیزی اسلام به کار گرفته شده است.<sup>۱</sup>

• **مرحله جامعه‌سازی:** در این مرحله اسلام به عنوان یک عامل وحدت‌بخش قوم مالایی در برابر قوم هندی و چینی مورد استفاده قرار گرفته است. تا حدودی می‌توان گفت که مسلمانان مالزی به این نقش اسلام نسبتاً خودآگاهی داشته‌اند و تا حدودی توانسته‌اند از طریق اسلام برای خودشان - البته در برابر هندوها و چینی‌ها - هویت‌سازی کنند. حتی در این مرحله که نوعی خودآگاهی عمومی نسبت به اسلام ایجاد شده نیز متأسفانه ظرفیت‌های اسلام در حد مسائل قومیتی تقلیل داده می‌شود و عجیب اینکه مسلمانان مالزی هم گویا بیش از این ظرفیت از اسلام مطالبه نمی‌کردند.

• **مرحله نهادسازی:** در این مرحله تلاش می‌شود تا از درون معارف اسلامی، نهادهایی ساخته شود که بتوان با آن جامعه را مدیریت کرد. این مرحله اگر به معنی واقعی‌اش در یک جامعه اسلامی به وجود بیاید، بی‌شک یکی از مراحل تمدن‌زایی اسلامی محسوب می‌شود؛ اما نکته این‌جاست که این مرحله جز در مقام نظر در مالزی به وجود نیامد، که البته در حد خودش ذی‌قیمت است. در این مرحله به جای اینکه از اسلام نهادسازی مطالبه شود، از آن قابلیت هماهنگ شدن با نهادهای مدرن مطالبه شد! به عبارت دیگر در این مرحله - که هم‌زمان با دوره طولانی مدت نخست‌وزیری ماهاتیر محمد می‌باشد - اسلام چنان در ذهن مسلمانان مالزی مهم شده است که ناسازگاری‌اش با مدرن‌سازی جامعه می‌تواند برای آنها رنج‌آور باشد. از این‌رو باید اسلام به گونه‌ای تفسیر شود که پذیرای مدرنیته باشد.

• **مرحله تمدن‌سازی:** در این مرحله تلاش می‌شود تا فرهنگ اسلامی تبدیل به تمدن اسلامی شود. در برخی از مقاطع تاریخی، برخی از وعده‌ها چنان شیرین به ذائقه‌ها

۱. در مورد استعمارستیزی مالزی این سؤال به صورت جدی قابل طرح است که آیا استعمارستیزی آن فعالانه بوده یا منفعلانه. مسئله این است که قرائنی وجود دارد که نشان می‌دهد استعمارستیزی مالزی بیش از آنکه یک خواست عمومی قوم مالایی باشد، اقتضای شرایط جدید استعمار انگلیس بوده است. استقلال مالزی در ۱۹۵۷ رقم خورده است؛ یعنی سال‌های پس از جنگ جهانی دوم که اساساً خود کشورهای استعماری ترجیح دادند که شکل استعمارشان را از نوع «کلاسیک» به نوع «نو» تغییر دهند. در نوع کلاسیک، استعمارگران حضورشان در کشور استعمارشونده به صورت فیزیکی و عمدتاً نظامی بوده است. این در حالی است که در استعمار نو، استعمارگران ترجیح داده‌اند که حضور پنهانی و غیر محسوس داشته باشند و اهدافشان در کشورهای استعمارشونده را از طریق نیروهای بومی تربیت‌شده - مثل خاندان پهلوی برای انگلیس در ایران - دنبال کنند. واقعیت این است که اگر استعمارستیزی مالزی فعالانه می‌بود، تا قرن‌ها نوعی نفرت عمومی در میان مردم مالزی نسبت به کشور استعمارگر (انگلیس) باید وجود داشته باشد. این در حالی است که اساساً نمی‌توانیم در مالزی شاهد یک نفرت اجتماعی نسبت به انگلیس - آن‌سان که در ایران نسبت به آمریکا وجود دارد - باشیم. اگر این تحلیل درست باشد، نتیجه این می‌شود که اساساً استقلال مالزی بیش از اینکه یک مقاومت و نهضت آگاهی‌بخش باشد، یک پروژه انفعالی و هم‌سو با برنامه‌های استعمارگران است. علاوه بر این، اگر استعمارستیزی مالزی فعالانه می‌بود، باید یک سیر اشدت‌داری پیدا می‌کرد و از سطح مخالفت با برنامه‌های محسوس و ظاهری، به سطح مخالفت‌های اساسی در حوزه میانی و مبادی پیش می‌رفت؛ بسان ایران که مخالفت خود با غرب را از سطح نفس سلطه سیاسی - فرهنگی شروع کرده و تا سطح مخالفت در فلسفه سیاسی و فلسفه تاریخ ارتقا بخشیده است.







می‌نشینند که حتی خواص کم‌تر فرصت می‌کنند تا با عقلانیت و مذاقه در آن، به بررسی بپردازند.<sup>۱</sup> جامعه مالزی قرن‌های متمادی - و حتی تا حدود چند دهه قبل - به صورت بدوی و اولیه زندگی می‌کرده است. گذار نسبتاً سریع و موفق از این وضعیت<sup>۲</sup> به وضعیتی که امروز در آن قرار دارد، چنان به ذائقه مردم مالزی شیرین آمده است که آنها فرصت نکرده‌اند تا از عقلانیت این گذار از منظر اسلام پرسش کنند. آنها تنها به همین «تصادف» که این گذار هم‌زمان با جریان بیداری اسلامی در جهان اسلام بوده، بسنده کرده و چنین پنداشتند که لابد این گذار به صورت اسلامی صورت گرفته است. عجیب اینکه آنها بسیار سریع فراروی کرده و یک‌باره با تکیه بر همین رشد چنددهه‌ای خود، شعار تمدن‌سازی اسلامی را مطرح کردند!<sup>۳</sup> تنها در این چند سال اخیر که برخی از عوارض و پیامدهای منفی توسعه غربی در جامعه مالزی رو شده، شعارهای احساسی، مطلق‌گرایانه و زیادی خوش‌بینانه‌ای که پیش از این هم در داخل و هم در خارج از مالزی درباره توانمندی مالزی در تمدن‌سازی اسلامی و الگوبخشی به جهان اسلام داده می‌شد، به سردی گراییده است.

۷. مالزی کشوری است که ظاهراً عموم کشورهای اسلامی و حتی کشورهای غربی و امریکا نیز با وی مشکلی ندارند. شاید در بادی امر چنین به نظر آید که این یک امتیاز باشد چرا که مالزی توانسته از خود چنان وضعیتی نشان دهد که مورد تحسین همگانی قرار گیرد. این در حالی است که در این خصوص تأمل در موارد ذیل می‌تواند نتیجه مذکور را مورد تردید قرار دهد:

الف. بر اساس یک مثل و حکمت ایرانی، باید به انسانی که همه مردم از او راضی هستند، شک کرد. انسان‌ها هر چه قدر هم که خوب باشند، به همان میزان دشمن خواهند

۱. به عنوان مثال شهید مطهری درباره حقوق زنان در غرب جدید می‌نویسد: مهجوریت و رنج تاریخی زن در غرب چنان سنگین و طولانی بوده که وقتی به منظور بهره‌گیری آسان‌تر و ارزان‌تر زنان در کارخانه‌ها و مراکز صنعتی، شعار آزادی زنان توسط مجلس لردهای انگلیس داده شد، چنان به ذائقه زنان اروپایی شیرین نشست که کم‌تر زنی فرصت کرد از خود بپرسد که چرا مردان به یک‌باره برای زنان دلسوز شده و خواهان آزادی آنان گشته‌اند. متأسفانه این سؤال به طور دیر هنگام و زمانی مطرح شد که دیگر بسیاری از زنان خانه و خانواده‌هایشان را به خاطر کارخانه‌ها از دست داده بودند.

۲. کشور مالزی به لحاظ فرهنگی شبیه اندونزی بوده و بلکه در حوزه تمدنی اندونزی نیز جای می‌گرفته است. مقایسه شرایط امروزی مالزی و اندونزی به خوبی نشان می‌دهد که تا چه اندازه رشد مالزی، سریع و موفق بوده است.

۳. البته برخی از خواص جامعه مالزی، زود هنگام‌تر از دیگران به این نکته رسیده‌اند که اساساً دارند بوق را از دهانه‌اش می‌دمند. نکته اینجاست که تا زمانی که این فهم، فراگیر و عمومی شود، دیگر ظاهراً راهی برای بازگشت یا دوباره شروع کردن باقی نمی‌ماند؛ چرا که همه این رشد و سازندگی - که به مدد برنامه‌های کاملاً هماهنگ با توسعه غربی به وجود آمده - به نام اسلامی‌سازی صورت گرفته و در این صورت، تبیین درکی متفاوت و تازه از اسلام، در نهایت صعوبت و سختی خواهد بود.



ایران پساانقلاب علاوه بر داشت. پیامبر اسلام (ص) پیامبر رحمت است، با این همه در طول تاریخ به اندازه کافی دشمن هم داشته است. شفقت، رحمت و خوبی انسان‌ها هرگز به خوبی خداوند متعال نمی‌رسد؛ به‌رغم این، انسان‌های زیادی هستند که حتی از خداوند متعال هم ناراضی هستند. اساساً این اقتضای یک ویژگی است که با ضدش جمع نمی‌شود (الضدان لا یجتمان). به عنوان مثال ویژگی مظلوم‌پناهی نمی‌تواند با ویژگی ظالم‌دوستی جمع

شود؛ عدالت نمی‌تواند ظلم، دزدی، رشوه و... را برتابد و... به نظر می‌رسد بتوان این قاعده را از انسان‌ها به کشورها و حتی نرم‌افزارها هم تعمیم داد و ادعا کرد باید به کشوری که هیچ کشوری با او مشکل ندارد یا باید به نرم‌افزاری که همگان آن را می‌پسندند، شک و تردید داشت. آیا می‌توان در چنین مواردی احتمال «شریک دزد و رفیق قافله» بودن را طرح کرد؟

ب. بی‌شک اسلام دین صلح و سلام است و تمایل دارد اهداف خود را از طریق گفت‌وگو با دیگران محقق کند اما واقعیت‌های تاریخی گواه آن است که بسیاری از افراد، جریان‌ها و دولت‌ها حیاتشان در گرو ستیز و جنگ است. امنیت، صلح، اعتماد و... مفاهیمی بین‌الائینی هستند و با التزام یک طرف به آنها، محقق نمی‌شوند. از این رو هر چه هم یک جریان قوی عمل کند، باز هم نمی‌تواند همه طرف‌های مقابلش را در برابر منطقی خاضع کند. این بدین معنی است که برخلاف میل اسلام، همواره تاریخ بستر جنگ و نزاع حق و باطل خواهد بود و در این میان در هر دو جبهه مذکور فرماندهی متعلق به کسی است که ستیزش با دیگری حداکثری است. به عبارت دیگر نمی‌توان فرماندهی جبهه حق را به کسی سپرد که همواره سخنان و افعالش دوپهلوی و به نفع جبهه باطل هم قابل تفسیر است. واقعیت این است که مالزی مواجهه حداکثری با جریان‌های بین‌المللی که خود آنها را باطل می‌پندارد، ندارد و به همین علت قطعاً نمی‌تواند نقش رهبری و الگویی برای جبهه اسلامی - که خود را حق می‌پندارد - داشته باشد.

ج. کشور الگو در جهان اسلام باید از چنان ظرفیتی برخوردار باشد که بتواند بسیاری از کثرات عالم اسلامی را در درون خود به وحدت رساند. به‌رغم این باید توجه داشت که کثرات، همان متضادها نیستند. به عنوان مثال در تمدن اسلامی فرق پنج‌گانه فقهی به‌رغم تفاوت‌هایی که با یکدیگر دارند، می‌توانند حضور داشته باشند، اما جریانی مثل





وهابیت که حکم به تکفیر و لزوم قتل جریانی دیگر مثل شیعه می‌دهد، هرگز نمی‌تواند حضور داشته باشد؛ چون حضورش مستلزم نفی دیگری است. از این رو کشور الگوی اسلامی نمی‌تواند هم با وهابیت و هم با تشیع سرسازگاری داشته باشد و باید از میان این دو، یکی را برگزیند. همچنان که در مقیاس بین‌المللی نیز کشور الگوی اسلامی نمی‌تواند هم حامی فلسطین و هم طرف پیمان با اسرائیل و امریکا باشد.<sup>۱</sup> واقعیت این است که مواضع مالزی در قبال امریکا و دیگر کشورهای ضد اسلامی از چنان ابهامی برخوردار است که پذیرش نقش الگویی آن برای جهان اسلام نه ساده‌اندیشانه بلکه ابلهانه به نظر می‌آید.

۸. برخلاف انتظار، به نظر می‌رسد اصیل‌ترین جریان اسلامی مؤثر در مالزی کنونی هنوز «تصوف» باشد. البته وجود برخی از افراد و حتی دغدغه‌های اصیل در حزب PAS غیرقابل انکار است؛ با این همه، حزب مذکور به مثابه یک جریان، بیش از آنکه آبشخور اسلامی داشته باشد، آبشخور غربی دارد. از این رو جریان تصوف هنوز می‌تواند به عنوان تنها جریان اصیل اسلامی<sup>۲</sup> در مالزی مطرح باشد. واقعیت این است که بنا به دلایل ذیل، مالزی نمی‌تواند با تکیه بر این تنهاترین جریان اصیل اسلامی خود، تبدیل به الگویی برای کشورهای اسلامی شود:

الف. اساساً جریان تصوف، جریان ساختار ساز و نظام‌سازی نیست و خودش نیز چنین داعیه‌ای ندارد؛ بلکه برعکس، تصوف هویت خود را در اعراض از ساختارها و نظام‌ها تبیین می‌کند. تصوف جریانی است که کمال خود را در انزوا و سادگی می‌جوید؛ دو خصلتی که با ساختار سازی و نظام‌سازی که به صورت پیچیده‌ای در متن اجتماع روی می‌دهند به کلی تفاوت دارند. البته مالزی شاید بتواند با تصوف، نوعی فرهنگ اسلامی را گسترش دهد اما اگر بخواهد با تکیه بر آن به نظام‌سازی و تمدن‌سازی اسلامی برسد، ناگزیر باید آن را تغییر ماهیت دهد.<sup>۳</sup>

۱. به عنوان مثال در حالی که در سال‌های اخیر شاهد تشدید مداخلات سیاسی میان ترکیه و اسرائیل هستیم، ناباورانه آمار حاکی از آن هستند که بزرگ‌ترین شریک تجاری اسرائیل، ترکیه می‌باشد! آیا به راستی چنین کشوری می‌تواند الگوی کشورهای اسلامی شود؟

۲. واقعیت این است که هر چند در ایران، تصوف پساصوفی، تصوفی غیر پویا، سیاسی، وابسته به غرب و نهایتاً فاقد کارآمدی شده است، اما در بسیاری از کشورهای اسلامی و از جمله در مالزی هنوز تصوف - به عنوان جریانی که از یک سو گرایش تسنن دارد و از سوی دیگر از تشابهات اعتقادی زیادی با تشیع برخوردار است - بیشترین ظرفیت برای بسط فرهنگ اسلامی را دارد.

۳. در تجربه ایران اسلامی، هر چند متصوفه توانستند در عهد صفویه دولت تشکیل دهند و ساختار سازی و نظام‌سازی کنند اما واقعیت این است که تصوف پس از نیل به قدرت و تشکیل دولت، تغییر ماهیت داده و به تفقه شیعی روی آورده است. مؤید این ادعا، تخریب خانقاه‌های صوفیانه به دستور خود شاهان صفوی است.

واقعیت این است که

ب. حمایت حکومت مالزی از حرکت به سوی مالزی مواجهه حداکثری با مدرنیته - مسئله‌ای که چندان به ذائقه تصوف خوش نمی‌آید - باعث می‌شود تا فرهنگ مردم کم‌کم با هوای مدرنیته گره بخورد و سلائق و ذواق آنها در این راستا سرپرستی شود. به هر میزانی که مردم مالزی مدرن‌تر شوند، پذیرش تصوف برای آنها به عنوان یک «سبک زندگی» سخت‌تر خواهد بود. البته شاید بتوان حتی در

دل مدرنیته نیز به تصوف باور قلبی داشت، اما باوری که به ندرت توفیق عملی شدن می‌یابد. به عبارت دیگر حرکت عمومی مالزی به سوی مدرن شدن باعث می‌شود که این تنها جریان اصیل اسلامی خود را نیز بیش از پیش به انزوا ببرد و در این صورت برای الگوی جهان اسلام شدن چیزی برای ارایه نخواهد داشت.

ج. مالزی می‌تواند با نوعی سرمایه‌گذاری و توجه خودآگاهانه به جریان تصوف، آنها را مناسب با یک حضور اجتماعی فعال آموزش دهد و در این صورت، ضمن فرهنگ‌سازی اسلامی از طریق آنها، زمینه را برای تعالی دادن به این تنهاترین جریان اصیل اسلامی خود مهیا کند. نکته اینجاست که هر چند چنین چیزی می‌تواند با یک برنامه‌ریزی درازمدت محقق شود، اما تشابهات نظری و اعتقادی نسبتاً زیاد تصوف با تشیع از جمله اعتقاد به ولایت (البته با دو تفسیر متفاوت)، محبت اهل بیت (ع) و... باعث می‌شود که رشد و بسط تصوف در مقام عمل آنها را به سمت و سوی تشیع بکشاند.<sup>۱</sup> هر چند این مسئله به خودی خود نه تنها برای نیل به تمدن‌سازی اسلامی مشکلی نخواهد داشت بلکه حسب اعتقاد شیعه، از کارآمدی بیشتری آن را برخوردار خواهد کرد؛ اما اگر حکومت مالزی نخواهد با این قضیه کنار آید ناگزیر به نحو پارادوکسیکالی مجبور خواهد شد این تنهاترین جریان اصیل اسلامی خود را محدود کند!

۹. برای اسلامی‌سازی جامعه، الگوهای متفاوتی از سوی اندیشمندان اسلامی ارایه شده است که برخی از مهم‌ترین یا رایج‌ترین آنها عبارت‌اند از:

الف. الگوی تطبیق اسلامی (اسلام تطبیقی): بر اساس این الگو، هر آموزه، رفتار و

۱. هر چند در گرایش تصوف اجتماعی به تشیع الزام و ضرورتی وجود ندارد، اما نکته اینجاست که تصوف اگر بخواهد مدیریت اجتماع را به دست گیرد و همچنان بر آموزه‌های صوفیانه نیز باقی بماند، با فقه‌الامامه بهتر می‌تواند این مهم را انجام دهد تا با فقه‌الخلافه. حداقل سرگذشت تصوف ایرانی در دوره میانه اسلامی به مثابه یک تجربه تاریخی نیز گواه است که تصوف در مرحله اجتماعی شدن خود تا حدودی ناگزیر است که از فقه‌الخلافه فاصله بگیرد؛ چراکه فقه‌الخلافه به دلیل اینکه قلمرو آن همواره در ذیل حاکمیت سیاسی تعریف شده، «فقه تابع» است نه «فقه مدیر» و تصوف اگر بخواهد مدیریت اجتماعی را در دست بگیرد، با «فقه مدیر» سازگارتر از «فقه تابع» خواهد بود.





ساختاری که با مجموعه منظومه معارف اسلامی در تضاد نباشد، می‌توان آموزه، رفتار و ساختار اسلامی نامید. در این تلقی حتی احراز موافقت قطعی برای هماهنگی با منظومه معارف اسلامی لازم نیست بلکه احراز عدم مخالفت قطعی با آن کفایت می‌کند. این الگو بسیار حداقلی است و برای محقق کردن آن حتی نیاز به کارشناس اسلامی مولد نیز نیست بلکه تنها عنصر مورد نیاز، یک کارشناس اسلامی است که بتواند امور تولیدشده را با اسلام تطبیق دهد نه اینکه لازم باشد خودش آنها را بسازد و سپس تطبیق دهد. ب. الگوی کارشناس اسلامی: بر اساس این الگو، لازم است خود پدیده‌های فرهنگی- تمدنی توسط کسانی ایجاد شده باشند که خود، خبره اسلامی هستند. بر اساس این الگو، آشنا کردن برخی خبرگان اسلامی با مسائل پیرامونی از قبیل مدیریت، فعالیت اقتصادی، سیاست‌ورزی و... برای اسلامی کردن جامعه کفایت می‌کند. طبیعی است که هر چه تعداد این کارشناسان اسلامی بیشتر شود، نیل به هدف آسان‌تر و دقیق‌تر خواهد بود.

ج. الگوی کارشناسی اسلامی: بر اساس این الگو برای اسلامی کردن جامعه حتی اگر همه مدیران جامعه هم کارشناس اسلامی شوند کفایت نمی‌کند بلکه آنچه مهم‌تر و ضروری‌تر به نظر می‌رسد، «کارشناسی اسلامی» است نه «کارشناس اسلامی». واضح است که الگوی دوم از الگوی اول و الگوی سوم از الگوی دوم اصیل‌تر و دقیق‌تر به نظر می‌رسند. پرسش این است که الگوی اسلامی سازی مالزی به کدام یک از الگوهای سه‌گانه فوق نزدیک‌تر است؟ در بهترین شرایط می‌توان گفت که فرآیند اسلامی سازی در مالزی همواره بین الگوی اول و دوم و بلکه بیشتر مناسب با الگوی اول بوده است. به راستی آیا با به کارگیری ضعیف‌ترین الگوی اسلامی سازی جامعه می‌توان به نمونه برتر و الگوی جهان اسلام تبدیل شد؟

۱۰. تمدن باید از هاضمه‌ای بزرگ برخوردار باشد چرا که اگر غیر از این باشد، نمی‌تواند خرده‌فرهنگ‌های مختلف را- که وجودشان برای تمدن ضروری است- در خود جای دهد. تمدن عین «پیچیدگی» است و پیچیدگی معلول کثرت‌ها و تفاوت‌هاست و گرنه، اشیاء یکسان هر مقدار هم که زیاد شوند، تنها «تورم» ایجاد می‌کنند نه «پیچیدگی». پس، از آنجا که برای برپایی تمدن به پیچیدگی نیاز داریم نه تورم، لازم است به کثرت‌ها و تفاوت‌ها بیندیشیم. اما جمع شدن تنها کثرت‌ها و تفاوت‌ها در مقام عمل چیزی جز «هرج و مرج رفتاری» به وجود نمی‌آورد، مگر اینکه این کثرت‌ها و تفاوت‌ها حول چیزی به وحدت رسیده باشند؛ وحدت در عین کثرت. نکته اینجاست که تنها چیزی می‌تواند



رسالت وحدت‌بخشی کثرات و تفاوت‌ها را بر عهده گیرد که خود، جامع همه آنها باشد. به عبارت دیگر امر وحدت‌بخش باید با همه کثرات و تفاوت‌ها وجه اشتراک داشته باشد. اگر ریشه تمدن را فرهنگ بدانیم، لازم است اذعان کنیم که باید درون فرهنگ معطوف به تمدن، علم وحدت‌بخش سایر علوم وجود داشته باشد. از همین روست که در همه فرهنگ‌ها مسئله طبقه‌بندی علوم - که نتیجه آن وحدت‌بخشی علوم می‌باشد - دغدغه صاحب‌نظران<sup>۱</sup> بوده است. نکته مهم در طبقه‌بندی علوم این است که علمی که به عنوان علم پایه (علم مادر) شناخته می‌شود، باید دارای زبان عام و کلانی باشد. در دنیای اسلام این علم، «فلسفه» - به معنی عام آنکه شامل کلام هم می‌شود - و در دنیای غرب، «ریاضیات» معرفی شده است. زبان عام علم مادر، اجازه زایش و تولید بدان می‌دهد، زبان‌های محدود و جزئی از قلمرو جولان محدودی برخوردار هستند.

چنین به نظر می‌رسد که کشوری که در جهان اسلام بخواهد الگوبخش باشد، باید به علم پایه (علم مادر) مجهز باشد تا بتواند مبادی سایر علوم را پایه‌ریزی کند و بسط دهد. واقعیت این است که کشور مالزی - و بلکه اساساً کشورهای آسیای شرقی - فاقد هر گونه فلسفه‌ای هستند تا جایی که به جرئت می‌توان گفت که فلسفه در آسیای شرقی مهجورترین علم می‌باشد.<sup>۲</sup> کوچک‌ترین اثر فلسفی شایسته‌ای که متعلق به آسیای شرقی باشد در گنجینه و تراث عظیم فلسفه اسلامی وجود ندارد. با این حساب آیا به راستی عاقلان می‌توانند باور کنند که مالزی الگوی تمدنی جهان اسلام باشد؟ جهانی که برخی نقاط سرزمینی آن از جمله ایران، گنجینه‌ای عظیم از فلسفه اسلامی را در خود جای داده است! در این خصوص توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

الف. ممکن است گفته شود برخی از کشورها - مثل ژاپن - در حالی که به درستی الگوی تمدنی شده‌اند، فاقد فلسفه مشخص و شاخصی هستند. این بدین معنی است که فلسفه چندان هم برای برپایی تمدن ضروری نیست. به عبارت دیگر چه بعدی دارد که کشوری

۱. به عنوان مثال در میان طبقه‌بندی‌های کلاسیک در دنیای غرب، طبقه‌بندی ارسطو و در دنیای اسلام، طبقه‌بندی فارابی از علوم مشهور است.

۲. به عنوان مثال در غرب جدید، سراسر قرن نوزدهم دغدغه دانشمندان اروپایی چگونگی طبقه‌بندی و وحدت‌بخشی به علوم بوده است که پس از بحث و جدل‌های زیاد، نهایتاً مبادی همه علوم جدید به فیزیک و سپس به ریاضی برگردانده شد. از همین روست که امروزه، در دانشگاه‌های مدرن، علوم ریاضی، فیزیک، شیمی و... در زمره علوم پایه معرفی می‌شوند. علوم پایه یعنی علمی که مبادی علوم دیگر را پایه‌ریزی می‌کنند.

برای اطلاع تفصیلی از روند طبقه‌بندی و تحویل‌گرایی علوم در قرن نوزده و بیست، رک: مهدی گلشنی، علم و دین و معنویت در *استان‌ها قرن بیست و یکم*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹.

۳. در دیدارهای علمی که با بعضی از اساتید فلسفه از جمله پروفیسور عثمان بکر، پروفیسور کریم کرو و... در مالزی داشتیم، آنها از تنهایی و غربتشان در آن دیار سخت می‌نالیدند و برای توضیح وضعیتشان، مکرر از تعبیر غربت فلسفه در آسیای شرقی استفاده می‌کردند.



مثل مالزی الگوبخش نوعی تمدن ویژه از جنس اتفافی که در ژاپن افتاده باشد؟ اساساً آیا نمی‌توان به یک نمونه ژاپن اسلامی اندیشید؟

واقعیت این است که باور به اینکه ژاپن آرایه‌دهنده تمدنی غیر و مستقل از همان تمدن غرب بوده، باوری ساده‌اندیشانه است. تنها چیزی که در مورد ژاپن می‌توان گفت این است که این کشور بنا به دلایلی به خوبی توانسته است همراه با دیگر کشورهای اروپایی در تاریخ تمدن غرب شریک شود. اساساً تأمل در قضیه ژاپن به درستی مؤید ادعای نگارنده مبنی بر «عدم امکان برپایی تمدن بدون اتکا بر فلسفه» می‌باشد؛ چرا که اگر ژاپن با همه پشتکار و هوشمندی خود در رشد تکنولوژیک خویش، دارای یک فلسفه قوی می‌بود، چنان متمایز می‌شد که در ادبیات علمی سخن از «تمدن ژاپنی» به میان می‌آمد. این در حالی است که حتی خود ژاپنی‌ها نیز تاکنون این واژه «تمدن ژاپنی» را به مثابه تمدنی در عرض «تمدن غربی» به کار نبرده‌اند تا چه رسد به دیگران.

ب. از اواخر قرن بیستم تاکنون کتاب‌های زیادی با مضمون و حتی نام «مرگ فلسفه»

۱. شهید آوینی در مقاله معروف «راز سرزمین آفتاب» خود در کتاب *فردایی* دیگر در خصوص نسبتی که ژاپن با تمدن غرب برقرار کرده می‌نویسد: «جمع سنت و تجدد ممکن نیست و اگر در سرزمین آفتاب این جمع امکان یافته، از آن روی است که از یک سو مقاومت سنت ژاپنی در برابر تمدن غرب و توسعه سرمایه‌داری از همه جای دیگر کم‌تر است و از سوی دیگر در بطن سنت ژاپنی صفات و خصایصی وجود دارند که می‌توانند با توسعه تکنولوژی و تمدن سرمایه‌داری هم‌سویی و هم‌جهتی داشته باشند. علاوه بر آن میان خصوصیات روحی نژاد زرد و سنت‌های آنان نیز نسبتی خاص وجود دارد... رویکرد تام تاریخی به تمدن غرب - یعنی آنچه که در ژاپن امروز روی داده است - نمی‌تواند بدون انصراف از دین و سنت محقق شود، مگر آنکه در بطن دین و سنت یک قوم، آمادگی لازم برای هم‌سویی با آن موجود باشد و نگارنده... ناگزیر است که در این مقام به ماکس وبر و تحقیقات گران قدر او در جامعه‌شناسی تطبیقی ادیان و مذاهب اشاره کند. او با درک این حقیقت که واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی را نمی‌توان در قالب‌های انتزاعی قوانین علمی محصور کرد، در انتقاد به ماتریالیسم تاریخی اظهار می‌داشت که در تحولات تاریخی جوامع نباید در جست‌وجوی علتی مشترک و ایجابی برآمد. نسبتی را که او بین تمدن سرمایه‌داری و پوریتانیسم یافته بود می‌توان صورتی دیگر از همین رابطه‌ای دانست که در این مقاله بین سنت ژاپنی شینتو و توسعه تکنولوژی در ژاپن برقرار می‌شود. پوریتانیسم که صورت دنیازده مسیحیت است ماهیتی منطقی و ضد سنت دارد و به همین لحاظ، نه تنها در برابر رویکرد اروپای شرقی به سرمایه‌داری و انقلاب تکنولوژیک ممانعتی ندارد، بل با این اعتبار که در میان همه فرق پروتستان‌ها مقبول است و حیات دنیایی انسان‌ها را عین تکلیف الهی‌شان می‌انگارد، به آن مدد می‌رساند... توانایی ژاپن را در الحاق به تاریخ غرب باید در آنجا جست‌وجو کرد که در دین شینتو صفاتی آماده‌گر برای رویکرد تام به نظام سرمایه‌داری وجود دارد. دین شینتو (شینتاؤ) تفسیر خاص ژاپنی‌ها از تائوئیسم است و باید دانست که اگر تائوئیسم ژاپنی نسخه‌ای مکرر از همان صورت چینی آن می‌بود، بدون تردید در ژاپن نیز مقاومت سنتی در برابر روح سرمایه‌داری و تعلق به تکنیک، آن همه بود که این توجه تاریخی به تمدن غرب روی نمی‌نمود. تمدن صنعتی ماهیتاً امکان قبول صورت‌های متعدد قومی ندارد و در هیچ جای دیگر از دنیا جز با همان صورتی که در غرب به خود گرفته است، موجود نمی‌شود. تمدن تکنولوژیک ماهیتاً با هیچ شیعت دیگری نیز جمع نمی‌شود؛ چرا که خود در صورت یک شیعت ظهور یافته است... حقیقت تکنولوژی یک صورت وجودی بیش ندارد و آن همین صورتی است که در غرب ظهور یافته است و هیچ دینی جز با انکار خویش نمی‌تواند روی به این حقیقت بیاورد، مگر آنکه آن رویکرد از حد ظاهر فراتر نرود - یعنی آنچه که در غالب ممالک جهان سوم روی داده است - و یا در ذات آن دین آمادگی برای توجه ماهوی به تکنولوژی موجود باشد.» سید مرتضی آوینی، *فردایی* دیگر، «راز سرزمین آفتاب»، تهران، کانون فرهنگی - هنری ایثارگران، ۱۳۷۴.

کشور الگو در جهان اسلام باید از چنان ظرفیتی برخوردار باشد که بتواند بسیاری از کثرات عالم اسلامی را در درون خود به وحدت رساند. به رغم این باید توجه داشت که کثرات، همان متضادها نیستند. به عنوان مثال در تمدن اسلامی فرق پنج‌گانه فقهی به رغم تفاوت‌هایی که با یکدیگر دارند، می‌توانند حضور داشته باشند، اما جریانی مثل وهابیت که حکم به تکفیر و لزوم قتل جریانی دیگر مثل شیعه می‌دهد، هرگز نمی‌تواند حضور داشته باشد؛ چون حضورش مستلزم نفی دیگری است بعدی دارد که مالزی با تکیه بر «تکنیک» و نه فلسفه بتواند الگوبخش تمدن اسلامی

در دنیای غرب نگارش یافته‌اند. نویسندگان این کتاب‌ها بر این باورند که اگرچه تمدن جدید غرب بر شاخ فلسفه‌های دکارت، کانت و هگل به وجود آمده و قوام یافته است، اما دیری است که فلسفه در غرب در بستر احتضار افتاده و توان خود در راهبری تمدن غرب را از دست داده است. به عبارت دیگر بسیاری بر این باورند که امروزه نه فلسفه بلکه این «تکنیک» است که رسالت راهبری غرب را بر عهده گرفته است. اگر تحلیل این نویسندگان درست باشد، باز هم می‌توان شاهد برپایی یک تمدن بدون وجود و حضور یک فلسفه قوی بود. به عبارت دیگر چه حضورش مستلزم نفی دیگری است بعدی دارد که مالزی با تکیه بر «تکنیک» و نه فلسفه بتواند الگوبخش تمدن اسلامی شود؟

واقعیت این است که همزمان با نگارش کتاب‌هایی در مضمون «مرگ فلسفه» و بلکه حتی قبل از آن، کتاب‌های زیادی نیز در مضمون «غروب غرب» نگاشته شده است. به عبارت دیگر پیامد مرگ فلسفه<sup>۱</sup> در غرب، چیزی جز مرگ خود غرب نبوده است؛ با مرگ فلسفه، تمدن غرب نیز به احتضار افتاده است،<sup>۲</sup> اما نباید انتظار داشت که تمدنی که چندین قرن نشاط داشته به یکباره فرو ریزد. تمدن غرب سیر انحطاط خود را آغاز کرده و ممکن است چند دهه و حتی چند قرن زوال کامل آن به طول انجامد. البته باید توجه داشت که ممکن است برخی از عالم‌ها بر بنیاد فلسفه استوار نشده باشند، اما در همان عالم‌ها نیز برپایی تمدن بدون اتکا فلسفه در غایت صعوبت می‌باشد

۱. برخی بر این باورند که دیروقتی است که در دنیای غرب، «فلسفه محض» تبدیل به «فلسفه مضاف» شده است. این تفکر، آخرین فیلسوف محض در دنیای غرب را راسل یا حداکثر هایدگر نام می‌برد.  
۲. توجه به این نکته مهم است که این‌گونه نیست که در همه عالم‌ها اگر فلسفه به ضعف و انحطاط گراید، انحطاط تمدنی آغاز گردد. به عنوان مثال در مقطعی از عالم اسلامی نیز فلسفه ضعیف شده، اما عالم اسلامی به این علت به انحطاط نگراییده است بلکه علل دیگری داشته است. راز این مسئله در این است که اساساً عالم اسلام برخلاف تمدن جدید غرب نه بر بنیاد «فلسفه» بلکه بر بنیاد «وحی» استوار بوده است. همچنان که حتی عالم یونان باستان نیز نه بر بنیاد فلسفه بلکه بر بنیاد «شعر و هنر» استوار بوده و ظهور سقراط، افلاطون و ارسطو بسیار متأخرتر از ظهور شاعران و ادیبانی چون هومر - نه قرن قبل از میلاد مسیح - و هزیود - شش قرن قبل از میلاد مسیح - و حتی فیثیست‌هایی چون طالس و... و بلکه در مرحله پایانی تمدن یونان باستان بوده است. این در حالی است که تمدن غرب جدید، بر بنیاد فلسفه به وجود آمده و این بسیار طبیعی است که با مرگ فلسفه - که برخی آن را به تمامیت همه ظرفیت‌ها و پتانسیل فلسفه تفسیر کرده‌اند - مرگ خود این تمدن نیز رقم بخورد.







و بلکه محال است؛ چرا که فلسفه و ریاضی عام‌ترین زبان‌های بشری هستند؛<sup>۱</sup> البته با این تفاوت که در فلسفه، کمیات به کیفیات و در ریاضیات، کیفیات به کمیات ارجاع داده می‌شوند. به عبارت دیگر می‌توان گفت که فلسفه رسالت تبیین کیفی و ریاضیات رسالت تبیین کمی عالم را بر عهده دارند.

## ۱. ظرفیت‌های الگویی انقلاب اسلامی برای جهان اسلام

انقلاب اسلامی ایران آخرین تحول بزرگ ساختاری است که مطابق ادبیات سیاسی جهان می‌توان به آن عنوان «انقلاب» اطلاق کرد. به عبارت دیگر پس از انقلاب اسلامی هیچ رخدادی که بر اساس تعاریف علوم سیاسی از مفهوم انقلاب بتوان بدان عنوان انقلاب داد، به وقوع نپیوسته است. از این رو انقلاب اسلامی ایران آخرین مصداقی است که تئوری‌ها و نظریه‌های انقلاب در مقیاس جهانی خود را با آن ارزیابی کرده‌اند.<sup>۲</sup> بیش از سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی ایران گذشته و در این مدت جهان، هم در مقیاس اسلامی و هم در مقیاس بین‌المللی دستخوش تحولاتی شده که تئوری‌های گذشته برای تبیین این صورت‌بندی‌های جدید کفایت نمی‌کند. بی‌شک انقلاب اسلامی ایران یک عنصر محوری در تغییر این صورت‌بندی جهانی است تا جایی که به جرئت می‌توان گفت هیچ جریانی در جهان اسلام به اندازه آن - سلباً و ایجاباً - مورد توجه قرار نگرفته است.

این بخش از نوشتار حاضر، بر این ادعا استوار است که توجه جهانی به انقلاب اسلامی ایران بیشتر مسبوق به درکی است که آن را قابل الگوبرداری و تکرار می‌بیند. برخی از ظرفیت‌های الگویی انقلاب اسلامی ایران که یا در دیگر کشورهای اسلامی اساساً وجود ندارد یا نوع ضعیف و ناقص آن وجود دارد، عبارت‌اند از:

۱. انقلاب اسلامی ایران از نخستین روزهای پیروزی‌اش تاکنون بر پایه سیاست «نه

۱. البته برپایه تمدن غیر بشری (تمدن دینی) بدون فلسفه و با اتکا به زبان عام «وحی» نیز ممکن است که تبیین چگونگی آن هر چند از حوصله این نوشتار بیرون است، اما اجمالاً باید گفت که برپایی چنین تمدنی مستلزم مراتبی از اعجاز و خلق امور خارق‌العاده می‌باشد. لازم به ذکر است که کسانی که مالزی یا هر کشور دیگری مثل ترکیه و ایران را برای نیل به مرحله الگوی تمدنی جهان اسلام شدن مطرح می‌کنند، اساساً نمی‌خواهند فرآیند این الگو شدن را از طریق اعجاز و خلق امر خارق‌العاده تبیین کنند؛ بلکه آنها با تأمل در همین برنامه‌های توسعه‌ای که در این کشورها اعمال می‌شود، چنین نظریاتی را ارائه می‌دهند.

۲. برخی از تئوری‌ها پس از تطبیق داده شدن با انقلاب اسلامی ادعای حقیقت و درست بودن کرده و برخی دیگر آن را ناقص تئوری خود یافته‌اند. به عنوان مثال تئوری خانم اسکاچپل - معروف‌ترین تئوری پرداز انقلاب میان ساختارگرایان - که بر این نکته تأکید داشت که «انقلاب‌ها ساخته نمی‌شوند، بلکه خود می‌آیند» با انقلاب اسلامی نقض شد و اسکاچپل رسماً اعتراف کرد که برخلاف تئوری من، انقلاب ایران توسط یک ایدئولوژی و با مدیریت یک رهبر مذهبی ساخته شد!



کشور الگوی اسلامی نمی تواند هم با وهابیت و هم با تشیع سر سازگاری داشته باشد و باید از میان این دو، یکی را برگزینند. همچنان که در مقیاس بین المللی نیز کشور الگوی اسلامی نمی تواند هم حامی فلسطین و هم طرف پیمان با اسرائیل و امریکا باشد. واقعیت این است که مواضع مالزی در قبال امریکا و دیگر کشورهای ضد اسلامی از چنان ابهامی برخوردار است که پذیرش نقش الگویی آن برای جهان اسلام نه ساده اندیشانه بلکه ابلهانه به نظر می آید

شرقی- نه غربی» در عرصه جهانی حضور یافته است. تحلیل وضعیت قدرت شرق و غرب (شوروی و امریکا) به خوبی میزان قدرتی که در برابر آنها قد علم کرده نشان می دهد. به عبارت دیگر به هر میزان که قدرت امریکا و شوروی افسانه ای تبیین شوند، به همان میزان قدرت کشوری که در برابر این قدرت افسانه ای مقاومت کرده و بدون اتکا به آنها آرمان ها و اهداف خود را محقق کرده، افسانه ای خواهد بود. واقعیت این است که بسیاری از کشورهای جهان دوم و سوم و حتی برخی از کشورهای جهان اول تجربه

تلاش برای قطع وابستگی به قطب های قدرت را داشته اند؛ آنها با تمام وجود سیطره قطب های قدرت را بر خود و سرنوشت ملت شان حس کرده اند و می دانند که مقاومت در برابر آنها تا چه میزان سخت است. اما آنها در کمال ناباوری مشاهده کرده اند که انقلاب اسلامی ایران به رغم همه فشار وارده از جانب قطب های قدرت، به طور نسبی توانسته سایه آنها را از سر ملت خود و سرنوشت شان کنار بزند. به نظر می رسد هر چه زمان این مقاومت طولانی تر می شود همزمان ایمان این کشورها به قدرت انقلاب اسلامی افزایش و به قدرت ابرقدرت ها کاهش می یابد. از این رو در محاسبه قدرت ایران باید علاوه بر ایمان ملت ایران به راهی که انتخاب کرده، ایمان ملت های بسیاری از کشورهای جهان دوم و سوم به آن را نیز افزود.<sup>۱</sup>

۲. در میان کشورهای جهان این تنها ایران نیست که با غرب و سیاست های آن ناسازگار است؛ بلکه بسیاری از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی از استکبار غرب بر خودشان نگران هستند، اما از میان همه این کشورها این تنها ایران است که نوعی

۱. موقعیت جهانی و میزان الگوبخشی انقلاب اسلامی ایران به گونه ای است که اگر ایران هم بخواهد روزی ابرقدرت ها کنار بیاید، همان ملت های جهان دوم و سوم که خود نمی توانند در برابر ابرقدرت ها بایستند، اجازه چنین کنار آمدنی را به ایران نخواهند داد. فشار برخی از این ملت ها به حاکمان ایران حداقل در دو مورد ذیل گواه این ادعاست: نخست، زمانی که آقای خاتمی ملت امریکا را ملتی متمدن یاد کرد (که با نامه اعتراض آمیز لوئیس فراخان رهبر مسلمانان سپاه پوست امریکا و بسیاری از ملت های مسلمان مواجه شد) و دوم، زمانی که اسفندیار رحیم مشایی ادعا کرد که ما (ایران) با ملت اسرائیل مشکلی نداریم و تنها با دولت آن مشکل داریم؛ که نه فقط مورد اعتراض ایرانیان بلکه بسیاری از شخصیت ها و ملت های مسلمان قرار گرفت.





بسیاری از مسلمانان هنوز اسیر تنگناهای مذهبی و گرفتار تعصبات شیعی - سنی هستند و این مسئله می تواند تحقق عملی الگو شدن ایران اسلامی را به تعویق اندازد. از این رو، لازم است ایران اسلامی زبان تبیین خود را به گونه ای ارتقا دهد که ضمن توانایی برای دفاع از مبانی و آرمان های اسلامی (شیعی)، کم ترین اصطکاک مذهبی را به وجود آورد. به نظر می رسد بهترین الگوی معاصر در این خصوص، شیوه تبیینی حضرت امام (ره) باشد که به رغم پایبندی به مبانی و اصول تشیع، نه تنها باعث تفرقه در جهان اسلام نشده بلکه تا حد زیادی موجبات وحدت اسلامی را نیز فراهم کرده است

مواجهه حداکثری با غرب پیدا کرده است. بدین معنی که ایران نه تنها با سیاست استعماری غرب بلکه با فرهنگ، اقتصاد، مبانی معرفتی و هر چیزی که به نحوی در استحکام آن مؤثر است، غیریت و ضدیت پیدا کرده است. مواجهه حداکثری با غرب، تجربه زیست غیر وابسته در جهان پیچیده امروزی را در اختیار ایران قرار داده که هر چند همراه با فشارها، تحریم ها و هزینه های بعضاً کلان بوده، اما نتایج و دستاوردهای خجسته ای را برای آن به ارمغان آورده است. یکی از این دستاوردها، خودباوری عنصر ایرانی است که بسیاری

از کشورهای اسلامی از آن محروم هستند. خودباوری ایرانی باعث شده تا ایران ضمن پاسداری از تراث و مآثر خود بتواند نوعی تجدد بومی را برای خود رقم زند. ممکن است در مقایسه برخی وجوه تمدنی، ایران پساانقلابی نسبت به کشوری مثل مالزی عقب تر باشد، اما مهم این است که رشد و پیشرفت ایران، نه فقط با ایرانیان بلکه مهم تر از آن با اندیشه ایرانی محقق شده؛ این در حالی است که در پیشرفت مالزی، بیش از آنکه «اندیشه» مالزیایی حضور داشته باشد، «عنصر» مالزیایی حضور دارد. مواجهه حداکثری با غرب باعث شده تا ایران از جوانب مختلف در یک انزوای برنامه ریزی شده قرار گیرد. واقعیت این است که تحریم برای کشوری که اراده حرکت کرده، بیش از آنکه نعمت باشد، نعمت است. تجربه کالاهای تحریمی در ایران به خوبی گواه است که به شکل ناباورانه ای در هر زمینه که ایران بیشتر مورد تحریم قرار گرفته، بیشتر رشد و پیشرفت کرده است. کشورهای اسلامی برای پیدا کردن مواجهه حداکثری با غرب چاره ای جز استفاده از تجربه ایران ندارند.

۳. انقلاب اسلامی ایران از بدو ظهورش تاکنون همواره مورد تحریم و فشار بین المللی بوده است. با این همه در بسیاری از موارد اختلاف میان آن و ابرقدرت ها، به دلیل قدرت ویژه ای که داشته توانسته از گزینه خود دفاع کند. قدرت ابرقدرت ها به امکانات اقتصادی، نظامی، تبلیغاتی و سیاسی شان می باشد و قدرت ایران به باور عمیقش به

آرمان‌هایش. آخرین مورد اختلاف جدی ایران و غرب بر سر مسئله انرژی هسته‌ای ایران می‌باشد که به‌رغم همه فشارهای بین‌المللی، ایران به خوبی توانست از آن دفاع کند و حتی ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت هم تأثیری در اراده آن نداشت. به عبارت دیگر ایران از چنان قدرت چانه‌زنی حتی در شورای امنیت برخوردار است که به راحتی می‌تواند ائتلاف قدرت‌ها را بشکند. هم‌زمان با مسئله انرژی هسته‌ای، بحث حمله نظامی امریکا به ایران مطرح شد و حتی در سطح بالایی نیز به توافق رسید؛ با این همه باز هم به دلیل قدرت بالای ایران در چانه‌زنی در دقایق پایانی خود با شکست روبه‌رو شد. نمونه‌های متعدد از این دست شکست‌ها اعتبار امریکا را در تهدید ایران، به شدت در افکار عمومی دنیا زیر سؤال برده است. این اعتبار بیشتر آنگاه مورد تردید و تشکیک قرار می‌گیرد که هر از چندگاهی مسئولان ایران تهدیدات امریکا را در رسانه‌های عمومی به سخره می‌گیرند و طرفه آنکه گاه آن را تحریک به حمله می‌کنند و از اینکه نمی‌تواند به ایران حمله کند، تحقیرش می‌کنند.

۴. برخی از کشورهای اسلامی ممکن است در برخی از جهات اقتصادی، نظامی، رسانه‌ای و... دارای قدرتی بیشتر از ایران باشند، اما هرگز این قدرتشان را در عرض قدرت‌های ضد اسلامی بروز ندهند. ملت‌های مسلمان هرگز از اینکه کشوری اسلامی به چنین قدرتی دست یازیده، خوشحال نخواهند بود؛ چراکه مادام که قدرت اسلامی در برابر قدرت‌های ضد اسلامی عیان نشود، انگار که به تعداد قدرت‌های جهانی، قدرتی دیگر افزوده شده است و این نه تنها برای ملت‌های ستمدیده خوشحال‌کننده نیست که مایه اضطراب و نگرانی است. آنچه ایران اسلامی را از سایر کشورهای اسلامی متمایز می‌کند این است که قدرت ایران در عرض قدرت‌های استکباری رخ عیان نموده است. برای آنکه بدانیم چه قدرتی در عرض و چه قدرتی در طول قدرت‌های استکباری ظهور یافته، بهترین روش این است که بدانیم آیا قدرت‌های استعماری از ظهور آن قدرت استقبال کرده یا به ستیزش رفته‌اند. به عنوان مثال پاکستان و ایران به عنوان دو کشوری که دارای نظام جمهوری اسلامی هستند، هر دو مجهز به انرژی هسته‌ای هستند، اما امریکا به عنوان یک قدرت استکباری از انرژی هسته‌ای پاکستان حمایت می‌کند و از انرژی هسته‌ای ایران نگران است. این بدین معنی است که قدرت هسته‌ای پاکستان در برابر قدرت هسته‌ای غرب عیان نشده بلکه در طول و شاید هم در خدمت آن نمود یافته است. بنابراین قدرت ایران از آن‌رو ظرفیت الگوبخشی به جهان اسلام دارد که حقیقتاً متعلق به جهان اسلام است، نه اینکه ظرفیتی متعلق به خارج از جهان اسلام، اما به ظاهر





درون جهان اسلام باشد.

۵. ظرفیت علمی انقلاب اسلامی ایران به اندازه‌ای است که به‌رغم همه توجه آگاهانه‌ای که غرب برای سانسور خبری و اعلام نکردن آن دارد، ناگزیر در برابر برخی وجوه آن تسلیم شده است. امروزه ایران در برخی از حوزه‌های علمی نه فقط در ردیف کشورهای برتر اسلامی بلکه در رده‌های بالای جهانی قرار دارد. به عنوان مثال ظرفیت علمی ایران در حوزه‌های پزشکی (مثل مهندسی ژنتیک، سلول‌های بنیادین و...)، نانو تکنولوژی و... در مقیاس جهانی و در حوزه‌های نظامی، پتروشیمی، برخی صنایع<sup>۱</sup> و... در مقیاس جهان اسلام در حد بالایی ثبت شده است. در سال‌های اخیر که «نهضت تولید علم و جنبش نرم‌افزاری» به وجود آمده، در میان جوانان ایرانی نوعی نشاط علمی با هدف گذار از غرب ایجاد شده است که در آینده نه چندان دور حتماً نتایج مثبتی به بار خواهد آورد. اساساً اینکه جوانان یک ملتی اراده کرده‌اند که به جای تقلید از غرب، خودشان باید تولید کنند بسیار امیدزاست. تقریباً همه حاکمان غیروابسته دنیا دغدغه دارند تا به جوانان کشورشان روحیه خودباوری را تلقین کنند. نباید پنداشت که عمومیت یافتن این روحیه در ایران، تصادفی و کم‌اهمیت است. جوانان و حتی خواص برخی کشورهای اسلامی، افقی که برای جوانان ایرانی نزدیک به چشم می‌آید، تا حد محال دورش می‌پندارند. توفیق ایران در جنبش مذکور می‌تواند ظرفیت الگوبخشی آن در حوزه علم را مضاعف کند.

۶. امروزه بسیاری از برنامه‌ریزی‌ها بر اساس آمایش‌های سرزمینی صورت می‌گیرد. در آمایش‌های سرزمینی، تیپولوژی اقوام از زوایای مختلف روحی، جسمی، امکاناتی و... سنجیده می‌شود. به عنوان مثال بررسی می‌شود که فلان قوم از چه ضریب هوشی، ظرفیت، تهدید، امکانات و... برخوردار است. آمایش‌های سرزمینی به خوبی نشان می‌دهد که قوم ایرانی از جهات مختلف بر بسیاری از اقوام مسلمان دیگر برتری دارد؛ برتری‌هایی که آن را برای الگوبخشی به جهان اسلام مستعد ساخته است. برخی از این برتری‌های نسبی قوم ایرانی نسبت به سایر مسلمانان عبارت‌اند از:

الف. ایرانیان دارای ذهن عقل‌گرای بالایی هستند (البته منظور از ایرانیان، حوزه تمدنی ایرانی است که شامل افغانستان و تاجیکستان امروزی نیز می‌شود). در تاریخ اسلام، به جز ابواسحاق کندی در میان اعراب و تنی چند از جمله ابن رشد، ابن باجه، ابن طفیل

۱. به عنوان مثال در حالی که هیچ کدام از کشورهای اسلامی عربی دارای صنعت خودروسازی نیستند، ایران سال‌هاست که مجهز به این صنعت بوده و هر روز تلاش می‌کند تا خودروهایی با کیفیت و کمیت بیشتری تولید کند. بسیاری از خودروهایی ایرانی به کشورهای عربی اسلامی صادر شده و مورد استفاده قرار گرفته است.

و این عربی در دنیای غرب (اسپانیا)، همه فلاسفه بزرگ اسلامی متعلق به حوزه تمدنی ایران هستند. این در حالی است که به عنوان مثال اعراب دارای ذهن نقل‌گرا و نص‌گرا و مسلمانان اروپا دارای ذهن تکنیکال هستند. ب. ایرانیان قومی با ضریب هوشی بالا هستند تا جایی که گفته می‌شود دومین رتبه ضریب هوشی در کل دنیا را دارند. کم‌تر قومی از این موهبت الهی برخوردار است. ضریب هوشی بالا بدین معنی است که می‌توان در وقت کم نتایج زیادی را حاصل کرد (البته

متأسفانه ایرانیان دارای روحیه پشتکار بالایی نیستند که اگر بودند با توجه به ضریب هوشی بالایی که دارند می‌توانستند بسیار بهتر از این که هستند، جلوه کنند). این در حالی است که برخی از مسلمانان از جمله هندی‌ها، آسیای شرقی‌ها و... نه فقط ضریب هوشی بالایی ندارند، بلکه به عکس، ضریب هوشی پایین آنها به انضمام بساطت و سادگی (البته دوست‌داشتنی‌شان) نتایج کارهای آنها را حتی در قبال صرف هزینه‌های زیاد وقتی، اقتصادی و... پایین آورده است.

ج. ایرانیان از غیرتمدنی و ویژه‌ای برخوردار هستند؛ آنها در پاسداری از مسائل مربوط به عرض و آبرو، خانواده، وطن (کشور) و... به شدت حساس و کوشا هستند. این در حالی است که بسیاری از اقوام مسلمان نسبت به مسائل پیش‌گفته حساسیت ویژه‌ای ندارند.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد یکی از عللی که امریکا به‌رغم میلش تاکنون نتوانسته به ایران حمله کند، توجهش به این روحیه ویژه ایرانیان است.

د. در تئوری معروف هانتینگتون تحت عنوان «برخورد تمدن‌ها» - که ناظر به جنگ پایانی تاریخ است - از میان همه کشورهای اسلامی، ایران به عنوان نماینده و الگو برای شرکت در نبرد آخرین تاریخ نام برده شده است. هانتینگتون به خوبی دریافته است که ظرفیت‌های ایران برای مقابله جهانی اسلام با کنفوسیوس و غرب بیشتر از همه کشورهای اسلامی دیگر است.

۱. در سال ۲۰۰۸ خبری ویژه از جانب یک تحلیل‌گر عرب روی آنتن «الجزیره» رفت که در آن از اعراب خواسته شده بود که برای نجاتشان لازم است که تغییر ژن قومی بدهند. نویسنده پیشنهاد کرده بود که خوب است عرب‌ها از طریق ازدواج با ایرانیان دارای ژن ایرانی شوند!





۷. از زمانی که استعمار کلاسیک، قدرت و ثبات یافت و تکنولوژی و صنعت هم مددکار آن شد، بسیاری از استعمارگران دغدغه گسترش مستعمرات خود را تا آنجا پیش بردند که هوس فتح کل جهان را کردند و برای نیل به این مقصود، تئوری‌هایی تولید کرده‌اند. در قرون اخیر حداقل پنج تئوری معروف برای کسب قدرت برتر جهانی ارائه شده است که عبارت‌اند از:

الف. قدرت برتر جهانی در آینده متعلق به کسی است که دریاها را در اختیار دارد. انگلیس در سراسر قرن نوزده و بیست به اعتبار این تئوری در صد افزایش قدرت دریایی خود بوده است.

ب. قدرت برتر جهانی در آینده متعلق به کسی است که فضا را در اختیار داشته باشد. جنگ ستارگان میان دو قطب امریکا و شوروی سابق بر اساس این تئوری شکل گرفته است.

ج. قدرت برتر جهانی در آینده متعلق به کسی است که «هلال خصیب»- منطقه‌ای هلال‌گونه و استراتژیک در خاورمیانه- را در اختیار داشته باشد. اسراییل شعار از نیل تا فرات را به اعتبار این تئوری طرح کرده است.

د. قدرت برتر جهانی در آینده متعلق به کسی است که هفت گردنه آبی مهم دنیا از جمله تنگه هرمز، کانال سوئز، کانال پاناما و... را در اختیار داشته باشد.

ه. قدرت برتر جهانی در آینده متعلق به کسی است که از کمیت بالای انسانی برخوردار باشد. این تئوری چندان مورد اقبال جهانی قرار نگرفته، اما نکته اینجاست که دومین کشور پر جمعیت دنیا (هند) به اعتبار این تئوری است که هنوز سیاست «کنترل جمعیت» را در دستور کار خود قرار نداده است.

شاید هیچ‌یک از تئوری‌های فوق مطلق نباشند، اما همه آنها بهره‌ای از حق و درستی را در اختیار دارند. واقعیت این است که در عصر ما دریا، فضا، تنگه‌های استراتژیک آبی و... همه و همه مهم هستند. در میان کشورهای اسلامی، ایران از معدود کشورهایی است که تقریباً از همه عوامل قدرت جهانی بهره‌مند است. این در حالی است که برخی از کشورهای مسلمان از جمله مالزی فاقد کمیت بالای انسانی، دور از هلال خصیب، فاقد امتیاز کنترل گردنه‌های آبی مهم دنیا و... می‌باشند. به عبارت دیگر قدرت نسبی ایران در میان کشورهای اسلامی نیز می‌تواند یکی دیگر از ظرفیت‌های الگوبخش آن برای جهان اسلام باشد.

۸. همه اقوام، درون جهت‌گیری‌هایی حرکت می‌کنند که جهان‌بینی آنها بدان‌ها

می‌بخشد. در نگاه کلی، ملت‌های جهان از سه نوع جهان‌بینی کلی برخوردارند: الف. برخی از آنها گذشته‌محور هستند و کمال انسان و جامعه را در رجعت به گذشته می‌بینند. مکتب کنفوسیوس و نیز سلفی‌های مسلمان (طالبان، وهابیت و...) از این دسته هستند.

ب. برخی از آنها حال‌محور هستند و کمال انسان و جامعه را به ماندن در همین وضعیت موجود می‌دانند. غرب جدید چنین جهان‌بینی‌ای دارد: هم بر گذشته خط بطلان می‌کشد و بلکه آنچنان که نیچه گفته بود آن را عامل افسردگی و بدبختی‌های انسان می‌داند و هم با پذیرش سکولاریسم که از منطق «اینجا- اکنون» تبعیت می‌کند، داعیه رفتن به فردا ندارد.

ج. برخی از آنها آینده‌محور هستند و کمال انسان و جامعه را در هماهنگی با نظم طبیعت می‌دانند. قانون طبیعت این است که دیروز، امروز می‌شود و امروز، فردا. این گروه سیوروت انسان در زمان را می‌پذیرند. این گروه خود به سه دسته تقسیم می‌شوند:

- برخی از آنها فقط آینده‌نگر هستند؛ بدین معنی که برای نجات بشر چشم به آینده دوخته‌اند.

- برخی از آنها علاوه بر اینکه آینده‌نگر هستند، آینده‌گرا نیز هستند؛ بدین معنی که نه فقط چشم‌شان به فردا دوخته شده، بلکه پای آنها نیز به طرف فردا می‌رود (هماهنگی چشم و پا).

- برخی از آنها، هم آینده‌نگر، هم آینده‌گرا و هم آینده‌پرداز هستند؛ بدین معنی که چشم و پایشان را تصادفاً و بدون برنامه وارد فردا نمی‌کنند بلکه برنامه‌سازی برای فردا دارند.

در میان همه ملل و نحل موجود در جهان معاصر، تنها قومی که آینده‌محور از نوع سوم (آینده‌پرداز) می‌باشد، ایران شیعی است. تحلیل اینکه آیا دیگر اقوام، مثلاً اهل سنت یا غربی‌ها مگر برای آینده برنامه‌ریزی ندارند، از حوصله این نوشتار بیرون است اما به طور اجمال می‌توان گفت که میان دو اصطلاح «ما الیه الحرکه» و «ما لاجله الحرکه» تفاوت بسیار است. حرکت شیعه «برای فردا» و حرکت غیر شیعه «به سوی فردا» می‌باشد و این دو بسیار متفاوت هستند. بی‌شک آینده از آن کشوری است که برای فردا حرکت می‌کند نه اینکه فقط به سوی فردا حرکت کند. از آنجا که ایران از معدود کشورهایی است که «برای فردا» حرکت می‌کند، نسبت به دیگر کشورهای اسلامی که عمدتاً «به سوی فردا» حرکت می‌کنند، از ظرفیت الگوبخشی بالایی برای جهان اسلام برخوردار است.





کشوری که در جهان اسلام بخواهد الگوبخش باشد، باید به علم پایه (علم مادر) مجهز باشد تا بتواند مبادی سایر علوم را پایه ریزی کند و بسط دهد. واقعیت این است که کشور مالزی - و بلکه اساساً کشورهای آسیای شرقی - فاقد هر گونه فلسفه‌ای هستند تا جایی که به جرئت می‌توان گفت که فلسفه در آسیای شرقی مهجورترین علم می‌باشد

۹. حداقل دو نحوه حضور اسلام در جوامع اسلامی را باید از یکدیگر تفکیک کرد: یکی «اسلام به مثابه تاریخ» و یکی «اسلام به مثابه فرهنگ». در بسیاری از بررسی‌هایی که تاکنون درباره وضعیت اسلام در جوامع اسلامی انجام شده به دلیل عدم تفکیک میان این دو مقوله، خلط مبحث‌های زیادی صورت گرفته است. در این خصوص توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

الف. هر چند میان تاریخ و فرهنگ ارتباطی وثیق برقرار می‌باشد، با این همه این گونه نیست که هر تاریخی تبدیل به فرهنگ شود یا هر فرهنگی از تبار تاریخی روشنی برخوردار باشد. منطقی‌ترین شکل ارتباط تاریخ و فرهنگ، صورتی است که در آن تاریخ تبدیل به فرهنگ شده باشد. تاریخ فرهنگ شده همان تاریخ پویا و تاریخ به‌ثمرنشته می‌باشد.

همچنان که بدترین شکل ارتباط این دو نیز صورتی است که در آن تاریخ و فرهنگ در تضاد با یکدیگر عمل کنند.

ب. در میان جوامع کنونی اسلامی برخی از جوامع از تبار تاریخی اسلامی برخوردار هستند، بی‌آنکه دارای فرهنگ اسلامی روشنی باشند. به عنوان مثال در طول خلافت عثمانی - حدود شش قرن - کشور ترکیه در جایگاه دال مرکزی جغرافیای جهان اسلام بوده و این مسئله باعث شده تا تاریخ ترکیه به بخش مهمی از تاریخ اسلام تبدیل شود. این در حالی است که به لحاظ فرهنگی به ویژه از زمانی که آتاتورک قانون اساسی ترکیه را قانونی لایحک معرفتی کرده تا امروز که جنبش اسلام‌خواهی در آن در حال تکوین و نضج می‌باشد، فرهنگ عمومی ترکیه چندان فرهنگ اسلامی نمی‌باشد. به عبارت دیگر فرهنگ ترکیه در وجه اسلامی خود به اندازه تاریخ آن جلوه‌گیری نمی‌کند. این بدین معنی است که تاریخ ترکیه به روشنی نتوانسته پشتوانه فرهنگ آن قرار گیرد.

ج. در میان جوامع اسلامی کمتر کشوری وجود دارد که دارای فرهنگ اسلامی باشد، بی‌آنکه از تاریخ اسلامی برخوردار باشد؛ چرا که اساساً فرهنگ، خود مقوله‌ای تاریخی است و نمی‌توان فرض کرد که در جایی فرهنگ بدون حضور تاریخ وجود داشته باشد؛ چه، فرهنگ، مولود تاریخ است. البته فرهنگ می‌تواند از بیرون تاریخ یک قوم و توسط یک تاریخ بیگانه راهبری شود همچنان که مصداقی زیادی در جهان اسلام می‌توان





یافت که به‌رغم داشتن تاریخ اسلامی از نداشتن فرهنگ اسلامی در رنج هستند. طرفه اینکه حتی می‌توان کشورهای مثل اسپانیا را یافت که به‌رغم داشتن تاریخ اسلامی، اینک دارای فرهنگ ضد اسلامی هستند.<sup>۱</sup> در جهان امروز کم‌تر کشوری را می‌توان جست که به‌رغم اینکه دارای تاریخ غیر اسلامی است، به دلیل تأثیرپذیری از تاریخ اسلام در بیرون مرزهای جغرافیایی‌اش، دارای فرهنگ اسلامی باشد.

د. واقعیت این است که کشوری می‌تواند به عنوان الگوی تمدن اسلامی معرفی شود که هم دارای تاریخ و هم دارای فرهنگ اسلامی باشد. در میان کشورهای اسلامی معرفی شده برای این مقصود، کشور ترکیه به‌رغم داشتن تاریخ اسلامی، فاقد فرهنگ اسلامی و کشور مالزی هر دو مؤلفه فوق را در حد ضعیفی واجد است. در این میان کشورهای زیادی نیز از جمله عراق، سودان، عربستان، مصر و... هستند که به‌رغم داشتن هر دو مؤلفه مذکور در حد نسبتاً قابل قبول، به دلیل اینکه واجد دیگر شرایط لازم برای الگوی تمدنی شدن نیستند، نمی‌توانند برای این مقصود در نظر گرفته شوند.

ه. ایران اسلامی کشوری است که هم به لحاظ تاریخی از تبار اسلامی قوی و درازمدتی برخوردار است و هم به لحاظ فرهنگی بهره‌وآفری از اسلام دارد. به لحاظ تاریخی، ایران کشوری است که در همان قرن اول توسط مسلمین فتح شده و پس از آن، ایرانیان چه در حوزه مدیریت سیاسی امپراتوری اسلامی (در قامت وزارت، سلطنت و...) و چه در حوزه مدیریت فکری امت اسلامی نقش بسزا داشته‌اند. به عنوان مثال «چهار امام فقهی» بزرگ اهل سنت، نویسندگان «صحاح سته»، عمده فلاسفه بزرگ اسلامی - به جز چند نفری که متعلق به اسپانیا می‌باشند - همه ایرانی هستند. به لحاظ فرهنگی نیز ایران اسلامی چنان تحت تأثیر آموزه‌های اسلامی بوده که هیچ نویسنده‌ای - اعم از مسلمان و غیرمسلمان - در اصالت و اسلامی بودن فرهنگ ایرانی تردید نکرده است. این در حالی است که بسیاری از مؤلفه‌های فرهنگی ایران متعلق به ایران باستان و قبل از اسلام می‌باشد؛ به‌رغم این، در مواجهه این مؤلفه‌ها با اسلام بیشتر آنها صبغه اسلامی به خود گرفته‌اند.

و. به نظر می‌رسد ایران اسلامی علاوه بر واجد بودن تاریخ و فرهنگ اسلامی، از دیگر

۱. مسلمانان بیش از شش قرن در اسپانیا حکومت داشته‌اند و بسیاری از مردم آن دیار را مسلمان کرده‌اند. از این‌رو بخش قابل ملاحظه‌ای از تاریخ اسپانیا با تاریخ اسلام گره خورده است. این در حالی است که فرهنگ امروزی اسپانیا نه فقط اسلامی نیست بلکه ضد اسلامی می‌باشد. طرفه اینکه در اسپانیای کنونی مسیحیانی وجود دارند که به لحاظ تبار نسیبی از سلسله سادات و بنی فاطمه هستند؛ مسیحیانی که آبا و اجداد آنها مسلمان بوده و اخلافتان کم‌کم مسیحی شده‌اند!



انقلاب اسلامی ایران از نخستین روزهای پیروزی اش تا کنون بر پایه سیاست «نه شرقی - نه غربی» در عرصه جهانی حضور یافته است. تحلیل وضعیت قدرت شرق و غرب (شوروی و امریکا) به خوبی میزان قدرتی که در برابر آنها قد علم کرده نشان می دهد؛ به عبارت دیگر به هر میزان که قدرت امریکا و شوروی افسانه‌ای تبیین شوند، به همان میزان قدرت کشوری که در برابر این قدرت افسانه‌ای مقاومت کرده و بدون اتکا به آنها آرمان‌ها و اهداف خود را محقق کرده، افسانه‌ای خواهد بود

شرایط الگوی تمدنی نیز برخوردار است. یکی از مهم‌ترین این شرایط، داشتن حکومت اسلامی می باشد؛ چیزی که کشورهای مصر، عراق، عربستان، سودان و... از آن محروم هستند. نظام‌های سیاسی تسنن در صورتی می توانند ادعا کنند که حکومت اسلامی دارند که از الگوی خلافت اسلامی یا الگویی که اکثریت مسلمانان سنی بر آن صحه بگذارند، برخوردار باشند. همچنان که نظام‌های سیاسی تشیع نیز در صورتی می توانند چنین ادعایی داشته باشند که از الگوی ولایت فقیه یا الگویی که اکثریت تشیع آن را قبول داشته باشند، برخوردار باشند.

این هر دو الگوی سیاسی حکومت اسلامی در غیر از ایران، وجود ندارد. از این رو در بین کشورهای اسلامی تنها ایران را منطقاً می توان به عنوان الگوی تمدنی جهان اسلام مطرح کرد.

مجموعه‌ای از عوامل فوق باعث شده ایران برای الگوبخشی به جهان اسلام نسبت به بسیاری از دیگر کشورهای اسلامی ویژه باشد. البته نباید از این نکته غافل بود که ممکن است برخی از کشورهای اسلامی نیز ویژگی‌های منحصر به فرد خود را داشته باشند. منظور این است که ایران با لحاظ مجموعه ویژگی‌هایی که دارد برای الگوبخشی به جهان اسلام نسبت به سایر کشورهای اسلامی مستعدتر است.

## ۲. نتیجه گیری (مقایسه میان انقلاب ایران و مالزی)

بی شک جنبش‌های اسلامی در صورتی که فراروی خود یک نوع آرمانی یا یک نمونه نسبتاً موفق داشته باشند، از شدت انگیزه و سلامت بیشتری برخوردار خواهند بود. این مسئله باعث شده که برای بسیاری از مسلمانان پیدا کردن یک الگوی اسلامی موفق، دغدغه شود. به لحاظ تاریخی سه کشوری که تا کنون بیشتر از سایر کشورهای اسلامی در افکار عمومی یا در مکتوبات جهان اسلام به عنوان کشور الگو مطرح بوده‌اند، به ترتیب ایران، مالزی و ترکیه است. بررسی شرایط ترکیه در این خصوص از حوصله این نوشتار بیرون بوده اما در خصوص مقایسه ایران و مالزی توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:



۱. اساساً کسی که از نزدیک و به صورت عمیق با جریان‌های تفکر اسلامی در دو کشور ایران و مالزی آشنا باشد، طرح سؤال مقایسه میان این دو را غیر کارشناسانه، غیر منصفانه و حتی توطئه‌آمیز می‌بیند. سیره عقلا بر این است که دو چیزی که «ما به الاشتراک» دارند را با یکدیگر مقایسه می‌کنند و مثلاً می‌گویند: عسل از شکر شیرین‌تر است، اما آنها هرگز اموری که یا «ما به الاشتراک» ندارند یا اگر هم دارند بسیار ناچیز است با یکدیگر مقایسه نمی‌کنند. به عنوان مثال عقلا هرگز نمی‌گویند: عسل از زهر مار شیرین‌تر است! البته که عسل از زهر مار شیرین‌تر است، اما این مسئله چندان در مقام مقایسه استبعاد دارد که کاربردش عقلایی به نظر نمی‌رسد. بی‌شک نسبت مالزی و ایران، نسبت زهر مار و عسل نیست اما لاقلاً در حوزه فکر اسلامی، مالزی چنان فقیر و فاقد تراث است که عقلا، فرض مقایسه میان آن با ایران را در زمره لغویات می‌شمارند. البته بدون تردید در هر یک از دو کشور ایران و مالزی ویژگی‌ها و ظرفیت‌هایی وجود دارد که در دیگری وجود ندارد. با این همه فرض مقایسه بر مجموع ویژگی‌هایی که در هر یک از این دو ممکن است وجود داشته باشد، دلالت دارد. به عبارت دیگر در این مقایسه نگاه کل‌نگر مفید فایده خواهد بود نه نگاه‌های جزئی‌محور. این در حالی است که نوع تبیین‌هایی که مالزی را به عنوان الگوی جهان اسلام معرفی می‌کند، نگاه‌های جزئی‌محور هستند. واقعیت این است که در نگاه کل‌نگر، مالزی حتی فاقد شرایط اولیه برای نامزدی الگویی جهان اسلام است. با این همه، باید به این سیاست که مالزی را در کنار ایران و ترکیه برای ایفای نقش الگویی جهان اسلام معرفی می‌کند، به شدت به دیده تردید نگریست. نگارنده در این قضیه، تئوری توطئه را قابل مطالعه می‌داند و بر این باور است که مالزی نه از جانب مسلمانان و حتی شخصیت‌های آگاه خود مالزی بلکه بیشتر از جانب دشمنان اسلام به مثابه الگوی جهان اسلام معرفی شده است. به نظر می‌رسد موشکافی تفصیلی این قضیه برای پژوهشگران مسلمان ضروری باشد.<sup>۱</sup>

۲. برای اینکه پروژه الگویی ایران برای جهان اسلام تسریع شود، لازم است دو مشکل جدی حل شود: نخست اینکه بسیاری از مسلمانان هنوز اسیر تنگناهای مذهبی و

۱. قابل ذکر است که نگارنده هم به تئوری توطئه در مقایسه بین ایران و مالزی و هم به خود مسئله مقایسه میان آن دو، به صورت پسینی رسیده است؛ بدین معنی که وی در پس یک تاریخ مقایسه بین این دو کشور، در عقلانیت این مقایسه تردید کرده است نه اینکه از اول مسئله وی این مقایسه باشد. واقعیت این است که نویسنده به دنبال تبلیغات فراوانی که طی دهه گذشته مبنی بر معرفی مالزی به عنوان الگوی تمدنی جهان اسلام از جانب روشنفکران دینی در داخل ایران صورت گرفته بود، به منظور شناسایی ظرفیت‌های مالزی در این خصوص و بررسی کیفیت انتقال آنها به ایران، راهی مالزی شده و در ضمن پژوهش کتابخانه‌ای و میدانی خود در این باره، متوجه مواردی شده است که مدعای روشنفکران دینی را نقض می‌کند و نهایتاً تکرار و تعدد این موارد وی را به تردید و تشکیک در اصل مدعا کشانده است.



گرفتار تعصبات شیعی - سنی هستند و این مسئله می تواند تحقق عملی الگو شدن ایران اسلامی را به تعویق اندازد. از این رو، لازم است ایران اسلامی زبان تبیین خود را به گونه‌ای ارتقا دهد که ضمن توانایی برای دفاع از مبانی و آرمان‌های اسلامی (شیعی)، کم‌ترین اصطکاک مذهبی را به وجود آورد. به نظر می‌رسد بهترین الگوی معاصر در این خصوص، شیوه تبیینی حضرت امام (ره) باشد که به رغم پایبندی به مبانی و اصول تشیع، نه تنها باعث تفرقه در جهان اسلام نشده بلکه تا حد زیادی موجبات وحدت اسلامی را نیز فراهم کرده است؛<sup>۱</sup> دوم اینکه زبان فارسی در قلمرو محدودی از جهان اسلام رایج است و کشوری که قرار است نقش الگوی جهان اسلام را ایفا کند، باید دستاوردهای نظری - عملی آن به راحتی برای مسلمانان جهان در دسترس باشد. برای این مقصود لازم است ایران از سویی آموزش زبان عربی (زبان متون و نصوص اصلی اسلامی) را به منظور تسهیل و تسریع در فهم و تبلیغ اسلام در جوامع اسلامی و از سویی آموزش زبان انگلیسی (زبان متون و نصوص فراوان درباره اسلام) را به منظور گفت‌وگو با دنیای خارج از جهان اسلام، در نظام آموزشی خود قرار دهد. توجه به این نکته مهم است که بدانیم کشور مالزی در آموزش زبان انگلیسی به ملت خود موفق‌تر از کشور ایران بوده، به گونه‌ای که زبان انگلیسی در میان ملت مالزی به صورت متوسط و در دانشگاه‌های آن تا حد نسبتاً خوبی رایج است و البته این در حالی است که کشور مالزی در خصوص

۱. در خصوص مسئله تشیع - تسنن، شرایط مالزی برای اقبال عمومی در جهان اسلام مستعدتر از شرایط ایران می‌باشد؛ از سویی برخلاف ایران، مالزی به لحاظ مذهبی دارای مذهب تسنن می‌باشد و در کشورهای اسلامی - که عمدتاً دارای ساختار سیاسی - مذهبی سنی هستند - بدون تقيه، خوف و احساس دوگانگی می‌تواند حضور فرهنگی پررنگ داشته باشد؛ از سویی تسنن مالزی به لحاظ فقهی از نوع شافعی می‌باشد که اولاً به لحاظ کمی از بیشترین کمیت مذهبی در جهان اسلام برخوردار است و ثانیاً از میان فرق چهارگانه اهل سنت، بیشترین نزدیکی و قرابت را با تشیع دارد و بدین وسیله حتی برای استفاده از ظرفیت تشیع نیز مستعد است. این در حالی است که برخی فرق یا گروه‌های اسلامی نه با فرقه‌های مختلف تسنن و نه با تشیع قرابتی ندارند و به همین علت نمی‌توانند از ظرفیت‌های آنها استفاده کنند. به عنوان مثال وهابیت به دلیل رویکرد متصلبانه‌ای که به دین دارد - به گونه‌ای که تنها تفسیر خود را از دین، صائب می‌داند و همه تفاسیر مغایر با آن را رد کرده و شرک طرد می‌کند - نه فقط پشتوانه‌های شیعی بلکه حتی پشتوانه‌های سنی خود را نیز از دست داده است. واقعیت این است که وهابیت امروزه در جهان اسلام فاقد عقلانیت مقبول بوده و رشد نسبی آن در برخی از جاها جز از طریق جهل به تاریخ و مبانی اسلام (حتی اسلام سنی) و صرف میلیاردری دینار نبوده است. متقابلاً حنفی‌ها به دلیل رویکردهای تأویلی بیشترشان در مقایسه با سایر فرق اهل سنت، از ظرفیت بیشتری برای مواجهه و دیالوگ با غیر جهان تسنن (اعم از تشیع و ادیان غیر اسلام) برخوردار هستند. به نظر می‌رسد ایران برای غلبه بر این محذور بهتر است به جای «حضور اسمی» خود در جهان اسلام به «حضور رسمی» خود در آن بیندیشد؛ بدین معنی که ایران باید به گونه‌ای عمل کند که حتی در شرایطی که کشورهای جهان اسلام به دلیل تعصبات مذهبی از پذیرفتن اسم آن ابا می‌کنند، به دلیل کارآمدی رسم و روش هایش ناگزیر از پذیرش آن باشند. به عنوان مثال ایران می‌تواند از طریق صادر کردن برخی رسم‌های خود از جمله مقاومت در برابر استکبار جهانی، اتخاذ رویکردهای وحدتی و تقریبی، افزایش قدرت از طریق باور کردن نیروهای بومی و... به حضور خود در کشورهای اسلامی سنی تداوم بخشد.

ارتباط‌گیری علمی با متون زبان عربی در مقایسه با ایران در سطح بسیار نازلی قرار دارد. ۳. در رقابت فرضی میان ایران و مالزی برای الگوی تمدنی شدن در مقیاس جهان اسلام، می‌توان به فرض تصرف هر یک از آن دو در دیگری نیز اندیشید. واقعیت این است که اگرچه برای هیچ‌یک از دو کشور مذکور تصرف در دیگری مقدور نیست، اما بی‌شک شرایط و ظرفیت ایران برای تصرف کردن در مالزی به مراتب بیشتر از شرایط و ظرفیت مالزی برای تصرف کردن در ایران مهیا می‌باشد. وامداری مالزی نسبت به ایران در خصوص ورود اسلام به آنجا، تأثیر انقلاب اسلامی بر موج‌های شدید اسلام‌خواهی در مالزی در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ قرن گذشته، حضور قریب به ۱۰۰ هزار ایرانی در مالزی که هر کدام از آنها به راحتی می‌توانند به عنوان یک سفیر فرهنگی برای ایران ایفای نقش کنند، برتری قدرت سیاسی و چانه‌زنی ایران در مقیاس جهانی، برتری ضرب هوشی ایرانیان نسبت به مالایی‌ها، وجود رگه‌های ضعیفی از فرهنگ فارسی از طریق شعر فارسی در مالزی و... زمینه‌های روانی، تاریخی، علمی، اجتماعی، سیاسی و بیولوژیکی‌ای است که مؤید تصرف نسبی ایران در مالزی می‌باشد. واقعیت این است که رقابت فرضی ایران و مالزی بر سر الگوی تمدنی جهان اسلام اگر روزی به واقعیت بپیوندد، تراث غنی اسلامی در ایران به راحتی قادر است تا عرصه خالی از تراث اسلامی مالزی را درنوردد. برخلاف ایران مالزی فاقد کتاب‌ها و کتابخانه‌های غنی اسلامی،<sup>۱</sup> فاقد مدارس قوی اسلامی و نهایتاً فاقد شخصیت‌های فکری<sup>۲</sup> قوی اسلامی می‌باشد. فقدان این امور به معنی فقدان ظرفیت قوی اسلامی مالزی و رؤیایی بودن ایده الگوی تمدن اسلامی آن می‌باشد.

۴. وجود تراث در یک قوم اولاً باعث می‌شود تا تجربه پیشینیان در تجربه موجود ضرب و به سرعت، کمیت و کیفیت حرکت تاریخی افزوده شود. به عنوان مثال وقتی آقای

۱. اساساً تا قبل از قرن ۱۸ میلادی در مالزی هیچ کتاب فقه اسلامی وجود نداشته و تنها چیزی که از معارف اسلامی وجود داشته، طریقت اسلامی بوده که از طریق صوفیان و با اسلوب شفاهی رشد می‌یافته است.  
 ۲. اهمیت نخبگان فکری در هویت‌بخشی به نسل‌ها در مقایسه میان کشورها روشن‌تر می‌گردد. به عنوان مثال اگر یک ایرانی در نقطه‌ای دور دست در دنیا مورد پرسش قرار گیرد که اهل کجاست، وی پاسخ می‌دهد که ایرانی هستم و اگر بلافاصله با این پرسش روبرو شود که ایران کجاست، وی با خیال راحت می‌تواند بگوید: ایران، کشور آیت‌الله خمینی است. آیا به راستی ملت مالزی آنچنان کسی را دارد که با اشاره به آن حتی در خارج از مرزهای اسلامی بتواند هویت یابد؟ در مقایسه با جهان اسلام نیز یک ایرانی با طیب خاطر امام خمینی را به عنوان نماد دینی خود معرفی می‌کند و طرفه اینکه هیچ‌کسی در عالم اسلام در اینکه امام خمینی مولود راستین اسلام در سده بیستم میلادی است تردید نمی‌کند. اما آیا ملت مالزی می‌تواند مثلاً ادعا کند که اسلام اگر می‌خواست در قرن معاصر فرزندی ایده‌آل به جامعه بشریت دهد، همانا آن «ماهاتیر محمد» - کسی که بیش از ده کاخ شخصی دارد و همسرش فاقد حجاب اسلامی است - می‌بود؟! آیا اگر یک ایرانی چنین ادعایی را در مورد حضرت امام مطرح کند، با استبعاد روبرو می‌شود؟





هاشمی رفسنجانی مسئولیت ساختن کشور ایران را - که طی هشت سال دفاع مقدس ویران شده بود - برعهده گرفت، به راحتی می توانست از تجربه امیر کبیر، شاه عباس و... در این خصوص استفاده کند. این در حالی است که ماهاتیر محمد وقتی اراده کرد تا مالزی را از مرحله «بدوی» تا مرحله «مدنی»<sup>۱</sup> به شیوه ای اسلامی ارتقا دهد، هیچ تجربه ای در گذشته تاریخی خود برای این کار نمی توانست بیابد و ناگزیر بود خود راهی را تولید کند.<sup>۲</sup> از این رو در مقایسه ماهاتیر محمد و امام خمینی، به درستی می توان از ماهاتیر به عنوان یک شخصیت کاریزما - یعنی شخصیتی که با تکیه بر ویژگی های شخصی اش دست به اقدامات بزرگ می زند - یاد کرد؛ این در حالی است که حضرت امام به رغم اینکه از ویژگی های شخصی منحصر به فردی برخوردار بوده است، تمام ظرفیت وی مرهون این ویژگی ها نیست؛ چرا که برخلاف ماهاتیر محمد، امام خمینی دارای تبار و تراث است و ظرفیت این تبار و تراث در توان و تجربه شخصی وی ضرب شده است. به عبارت دیگر توانمندی حضرت امام منحصر به توان ناشی از ویژگی های ناشی از کاریزما بودن وی نیست و بلکه فراتر از آن است. این در حالی است که توانمندی ماهاتیر محمد تنها منحصر به همان ویژگی های کاریزمایی وی می باشد؛ ثانیاً حرکت تکاملی قومی که تراث دارد، قائم به فرد نیست تا اگر حوادث روزگار فردی از آن قوم را - حتی اگر فردی کاریزما و ویژه باشد - از حیز هستی انداخت، حرکت متوقف شود. این در حالی است که قومی که فاقد تراث است، حرکت های تکاملی اش را مدیون افراد کاریزماست به گونه ای که فقدان این افراد به راحتی می تواند به کند شدن و حتی توقف حرکت مزبور بینجامد. از این رو در مقایسه ایران و مالزی می توان گفت: از آنجا که حرکت های تکاملی ایرانیان ناشی از ظرفیت های درونی تراث قوی و غنی آنان - البته به ضمیمه توان و ظرفیت ویژگی های فردی حاکمان و مدیران آن - می باشد، می توان منطق و معادله چشم انداز آن را تبیین و محاسبه کرد و به آینده روشن تر آن امید بست. این در حالی است که از آنجا که حرکت های تکاملی مالایی ها ناشی از ظرفیت های افراد کاریزمایی است که به شکل کاملاً تصادفی در تاریخ آن ظهور می کنند، نمی توان منطق و معادله آن را تبیین و محاسبه کرد و به همین علت نمی توان با طیب خاطر از آینده ای روشن

۱. این تعابیر از فلسفه تاریخ ابن خلدون اقتباس شده اند. از نظر ابن خلدون، سیر تکامل و پیچیده شدن جوامع از مرحله بدوی (بادیه و صحرا)، به مرحله قروی (قریه و روستا) و نهایتاً به مرحله مدنی (شهر) می باشد. رک: محسن مهدی، فلسفه تاریخ ابن خلدون، ترجمه مجید مسعودی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۲۷۴-۲۴۴.

۲. البته ماهاتیر محمد متأسفانه نتوانست راهی بیابد که به درستی بتوان بدان عنوان «راهی اسلامی» برای خروج از شرایط پیشامدنی مالزی به شرایط مدنی آن داد و از همین روی، وی ناگزیر تجربه غرب را برای این هدف به کار گرفت!

درباره آن سخن گفت.

۵. در مقایسه میان جامعه ایران و مالزی باید گفت که هر چه مظاهر، نمادها و بسترهای اسلامی در ایران به وضوح به چشم می‌آید، به همان میزان جای خالی نمادهای اسلامی در جامعه مالزی محسوس است. به عنوان مثال در حالی که مردم ایران شعار اسلام‌گرایی‌شان را طی سال‌های جنگ تحمیلی، طی تحریم‌های متوالی و متمادی و نهایتاً فتنه‌های گسترده و مکرر از طریق ثبات قدم‌شان در راه آرمان‌های اسلام نشان داده و در این مسیر متحمل هزینه‌های سنگینی نیز شده‌اند، ملت و جامعه مالزی تنها از امتیاز «شعار» اسلام‌گرایی بی‌آنکه فرصتی برای محک عملی آن یافته باشد، بهره می‌برد. متأسفانه تنها نمونه‌های اندکی از شعارهای اسلام‌گرایی و شخصیت‌های اسلام‌گرای مالزی هم که به محک تجربه آمده‌اند، امیدوارکننده نبوده‌اند. به عنوان مثال انور ابراهیم شخصیت برجسته اسلام‌گرای دهه‌های ۷۰ تا ۹۰ قرن گذشته در مالزی به میزانی که فرصت حضور در ساختار قدرت سیاسی و عملی کردن اندیشه‌هایش را یافته به همان میزان از اسلام‌گرایی دست کشیده، به امریکا نزدیک شده، مقبولیتش را از دست داده و مورد تنفر دیگر رهبر اسلام‌گرا و محبوب مالزی - ماهاتیر محمد - قرار گرفته است.<sup>۱</sup> همچنان که تجربه دوره طولانی مدت نخست‌وزیری ماهاتیر محمد نیز که انتظار می‌رفت در کنار ترویج شعار اسلام‌گرایی در سیاست داخلی، ترویج شعار استکبارستیزی در سیاست خارجی نیز دنبال شود، تا حد زیادی ناکام ماند؛ چه ماهاتیر محمد به راحتی با رهبران استکبار از جمله تاچر، کلینتون، بوش (پسر) و... به مذاکره و حتی میهمانی نشست. وی حتی حاضر نشد در کنار دفاع از فلسطین که خود را بدان مقید می‌دید، به لوازم آن یعنی اسراییل‌ستیزی تن دهد! عجیب اینکه ملت مالزی نیز به‌رغم اینکه سال‌ها در استعمار انگلیس بوده و مورد استثمار و غارت آن قرار گرفته، هیچ‌گونه احساس نفرتی نسبت به آن ندارد! شاید این شواهد نتوانند دلایل قانع‌کننده‌ای برای مردود خواندن عزم اسلامی مسلمانان مالزی باشند، اما به راستی می‌توانند قرائنی باشند که با تکیه بر آنها بتوانیم واکنش آنان را در قبال برنامه‌های غیر اسلامی که ممکن است در آینده بر سر راهشان قرار گیرد یا بدان‌ها تحمیل شود، حدس بزنیم.

۶. فارغ از تلاش‌هایی که در مالزی برای حداقل اجتماعی کردن شعار اسلام‌خواهی صورت گرفته، مالزی چیزهای دیگری نیز برای جذاب بودن دارد؛ مالزی کشوری با

1. Mohamad Mahathir, A Doctor In The House, Kuala Lumpur, MPH, 2011, P 404-415.





طبیعتی بسیار زیبا است که در تمام سال، سرسبز و بارانی است. در چنین طبیعتی، اندک ظرافتی در طراحی نقشه شهرها و روستاها می‌تواند به زیبایی‌اش بعد و شدت دهد؛ چه، ساختن یک برج در کنار یک دریاچه پای کوهی سرسبز به مراتب منظره زیباتر از ساختن همان برج در یک مکان خشک و خالی از سبزه و... ایجاد می‌کند. در مقایسه میان این دو برج نباید سریع پنداشت که معماران برج نخست هنرمندانه‌تر و بهتر از معماران برج دوم هستند و چه بسا برج دوم از جهاتی بهتر از برج اول هم ساخته شده باشد. در هر حال بخشی از ظرفیت تمدنی موجود در مالزی مربوط به طبیعت زیبای آن است که بخش قابل ملاحظه آن خارج از اختیار انسان می‌باشد. از طرف دیگر، لاقلاً از چند دهه قبل به این سواراده‌ای جدی برای ساختن و کارآمد کردن این طبیعت زیبا نیز توسط دولتمردان مالزی به ویژه همکاران ماهاتیر محمد شروع شده که قابل تقدیر است. این در حالی است که در برخی از کشورهای هم‌جوار مالزی از جمله اندونزی که در بسیاری از جهات از ظرفیت‌ها و امکان‌های مستعدتری نسبت به مالزی برخوردار است (از جمله: نیروی کار ارزان، تراث غنی اسلامی، طبیعت زیبا و مستعد، کمیت انسانی بالا، یکپارچگی مذهبی و...)، چنین اراده‌ای وجود نداشته است. با این همه، نباید پنداشت که طبیعت زیبا در کنار مدنیت مهندسی شده یعنی تمدن اسلامی! بسیاری از کسانی که به تحسین و تمجید مالزی پرداخته‌اند از این نکته غافل بوده‌اند که این دو ویژگی در بسیاری از دیگر کشورهای غیر اسلامی نیز وجود دارد و صرف وجود آنها نباید عامل پذیرش آنها به عنوان یک کشور اسلامی باشد؛ چرا که تمدن، زمانی منتسب به اسلام می‌شود که خاستگاه اسلامی داشته باشد. در این صورت حداقل دو نوع تمدن را نمی‌توان تمدن اسلامی خواند: نخست، تمدن‌هایی که صرفاً بر پایه مشترکات اسلام با دیگر ادیان بنا شده‌اند. چنین تمدن‌هایی می‌توانند تمدن دینی یا تمدن انسانی نامیده شوند. تمدن اسلامی هر چند یک نوع تمدن دینی و انسانی است، اما از آنجا که معتقدیم اسلام دین آخرین و کامل‌ترین است، تمدن آن، نوع خاص‌تری از حیات دین و انسان را به نمایش می‌گذارد. بر این اساس، تمدن اسلامی تمدنی است که علاوه بر اینکه شامل حوزه‌های مشترک اسلام و غیر اسلام است، مؤلفه‌های ویژه اسلامی نیز در آن تعبیه شده باشد؛ دوم، تمدنی که هر چند توسط مسلمانان بنا شده، اما مسبوق به اندیشه‌ها و آموزه‌های اسلامی و مبتنی بر آنها نمی‌باشد. چنین تمدنی نیز نمی‌تواند وصف اسلامی بگیرد، اگر چه شاید بتوان بدان تمدن مسلمانان گفت. واقعیت این است که آنچه در مالزی جلوه تمدنی یافته، مسبوق و مبتنی بر آموزه‌ها و اندیشه‌های اسلامی نیست و



ایران اسلامی کشوری است که هم به لحاظ تاریخی از تبار اسلامی قوی و درازمدتی برخوردار است و هم به لحاظ فرهنگی بهره‌و آفری از اسلام دارد. به لحاظ تاریخی، ایران کشوری است که در همان قرن اول توسط مسلمین فتح شده و پس از آن، ایرانیان چه در حوزه مدیریت سیاسی امپراتوری اسلامی (در قامت وزارت، سلطنت و...) و چه در حوزه مدیریت فکری امت اسلامی نقش بسزا داشته‌اند

تنهایی توان گفت تمدنی است که مسلمانان و غیر مسلمانان بر اساس آموزه‌ها و اندیشه‌های رایج غرب بنا کرده‌اند.<sup>۱</sup> این در حالی است که جلوه‌های تمدنی در ایران معاصر توسط مسلمانان، ناشی از مبانی اسلامی، معطوف به ارزش‌های اسلامی و تحت نظارت یک کارشناس ارشد اسلامی (فقیه جامع‌الشرایط) صورت گرفته است. جلوه‌های مذکور در صورتی که در برخی ظرفیت‌های موجود در مالزی (از جمله طبیعت زیبای آن) ضرب شوند، از جذابیت و حتی کارآمدی بیشتری برخوردار خواهند بود.

۷. ظاهراً در این مسئله که ایران و مالزی هر دو دغدغه پیشرفت و آبادانی دارند، تردیدی وجود ندارد. نکته اینجاست که اولویت‌های پیشرفت در این دو کشور متفاوت است. واقعیت این است که آنچه برای ایران مهم است این است که به صورت اسلامی پیشرفت کند. به عبارت دیگر اراده‌های ایرانی نه فقط معطوف به ساختن ایران بلکه معطوف به «اسلامی ساختن» آن است. این در حالی است که ظاهراً آنچه برای مالزی مهم است، اصل پیشرفت و نه جهت ارزشی آن است؛ به گونه‌ای که به جرئت می‌توان گفت تدین نخستین مالزیایی‌ها به تجدد و تدین ثانوی آنها به اسلام معطوف است. شاید بتوان در مقایسه ماهیت پیشرفت در ایران و مالزی گفت که ایرانیان - آن‌سان که پست‌مدرن‌ها شعار می‌دهند - جهانی می‌اندیشند و بومی عمل می‌کنند این در حالی است که مالزیایی‌ها هم جهانی می‌اندیشند و هم جهانی عمل می‌کنند! پرسش این است

۱. نکته مهم این است که اگر جلوه‌های تمدنی مالزی آنچنان که ادعا می‌شود واقعاً اسلامی است، چرا غرب - که در دشمنی آن با اسلام تردیدی وجود ندارد - با این جلوه‌ها مخالفتی ندارد و بلکه خود مبلغ و مروج آنهاست؟! دلیل این مسئله این است که جلوه‌های تمدنی در مالزی نه فقط بر اساس مبانی، الگو و حتی غایات غرب شکل گرفته‌اند بلکه اساساً بیشتر آنها توسط خود کارشناسان غربی ایجاد شده‌اند. به عنوان مثال ممکن است بانک‌های مالزی به گونه‌ای مدیریت شوند که درصد دریافت سود و بهره آنها از مشتریان کم‌تر از دریافتی بانک‌های ایرانی باشند، اما نکته اینجاست که فرآیند کاهش سود بانکی در مالزی بر اساس تئوری‌ها و راهبردهای اسلامی صورت گرفته تا بتوان ادعا کرد که مالزی از ایران پیشرفته‌تر است یا بر اساس الگوهای غربی تا بتوان ادعا کرد که مالزی نسبت به ایران، به غرب وابسته‌تر است؟ واقعیت این است که جلوه‌های تمدنی در ایران - از جمله پیشرفت‌های علمی در حوزه‌های پزشکی، صنایع نظامی، پتروشیمی، هسته‌ای و... - علاوه بر اینکه عمدتاً توسط خود ایرانی‌ها تحقق یافته‌اند، بر اساس مبانی، الگوها و غایات اسلامی و ضد غربی شکل گرفته‌اند و از این حیث، تفاوتی آشکار و فاحش با مالزی دارد و اساساً راز عصبانیت غرب از ایران و در عین حال دوستی آن با مالزی نیز در همین تفاوت و نکته نهفته است.





که آیا جوامع اسلامی - با فرض اینکه بر تمایز تمدنی شان نسبت به سایر ملل و نحل اصرار داشته باشند - کشوری را که پیشرفتش را جز از طریق تقلید روش های تمدنی که آن را رقیب خود می پندارند، به دست نیاورده است، به عنوان الگوی تمدنی خود می پذیرند؟! واقعیت این است که ایران و مالزی و هر کشور اسلامی دیگری که مدعی رهبری جهان اسلام است مادام که نتوانند راهی متمایز از راهی که غرب برای بشریت به ارمغان آورده ایجاد کنند، هرگز نباید امید داشته باشند که کشورهای اسلامی به انتظار آنها لباس عمل بپوشانند.

۸. تمدن؛ بسط فرهنگ است؛ پس تمدن اسلامی باید بسط فرهنگ اسلامی باشد. فرهنگ، امری فردی، معنوی و باطنی است. این در حالی است که تمدن، امری اجتماعی، مادی و ظاهری است. از این رو تبدیل فرهنگ اسلامی به تمدن اسلامی به معنی محسوس شدن آموزه های اسلامی خواهد بود. بدین معنی که در گذار از فرهنگ به تمدن اسلامی باید مشخصاً نشان داده شود که به عنوان مثال اگر اسلام زکات را مایه افزایش و رشد رزق انسانی معرفی می کند، فرآیند افزایش رزق به طور محسوس چگونه اتفاق می افتد. واقعیت این است که تمدن اسلامی بدون راهبردی کردن آموزه های نظری اسلام محقق نخواهد شد. به نظر می رسد نه ایران و نه مالزی در این خصوص گام های درخور و شایسته ای برنداشته اند.<sup>۱</sup> همچنان که دیگر کشورهای اسلامی نیز مشمول این حکم هستند. در مقایسه میان ظرفیت های ایران و مالزی در این خصوص می توان به تراث تاریخی این دو کشور اشاره کرد و چنین نتیجه گرفت که در حالی که مالزی فاقد هر گونه تجربه ای تمدنی با رنگ و لعاب اسلامی می باشد، ایران در عهد صفویه تجربه ای نسبتاً موفق در این خصوص را کسب کرده است. شکوه تمدنی اصفهان عصر صفوی از چنان شهرت و وضوحی برخوردار است که حتی غربی ها نیز با همه انگیزه هایی که برای کتمانش داشته اند، نتوانسته اند آن را پنهان کنند. تمدن صفوی یک لایه نرم افزاری داشته که حامل مؤلفه های فرهنگی آن بوده و خوشبختانه توسط علمای دین تا به امروز کشیده شده و یک لایه سخت افزاری داشته که متأسفانه تداوم نیافته است که به نظر می رسد یکی از راه های نیل به تمدن اسلامی در ایران، کشاندن

۱. البته به نظر می رسد پرسش های نظری در مورد کیفیت تبدیل آموزه های اسلامی به رفتارهای عینی در ایران به مراتب بیشتر از مالزی طرح شده و درباره آنها تأمل شده است. نگارنده در بسیاری از گفت و گو هایی که با اساتید دانشگاه های مالزی داشته، از طرح آنها برای اسلامی کردن جامعه پرسش نموده و جز جوابی کوتاه، مجمل و حتی مبهم مبنی بر اینکه باید اخلاق اسلامی را ترویج کنیم (!) نشنیده است. چنین به نظر می رسد که آنها حتی لحظه ای به این مسئله نیندیشیده بودند که چگونه باید در جامعه اخلاق ورزید؟

کشور ایران بیش از سه دهه لایه سخت‌افزاری تمدن صفوی تا به امروز است؛ البته با رعایت الزامات و شرایط امروزه.

۹. تمدن اسلامی مسبوق به الزامات خاصی است که هر کشوری که در صدد الگوی تمدنی شدن است، ناگزیر از تن دادن به آنهاست. به عنوان مثال برای نیل به تمدن؛ اولاً لازم است خود تمدن از طریق تأسیس مراکز «مطالعات و تحقیقات تمدن» مورد پرسش و تأمل قرار گیرد. در بسیاری از موارد - و از جمله در مالزی - فهم و تصویر از «تمدن» با فهم و تصویر از «فرهنگ» خلط شده است؛ به گونه‌ای که وقتی می‌گویند ما به دنبال تحقق تمدن اسلامی هستیم، چیزی بیش از ترویج فرهنگ اسلامی اراده نمی‌شود! پرسش کردن از تمدن

باعث می‌شود تا شاخصه‌های آن کشف و تبیین شود. متأسفانه بسیاری چنین می‌پندارند که لابد شاخصه‌های تمدن اسلامی باید همان شاخصه‌های تمدن‌های مادی باشد. از همین روی، در مقام مقایسه کشورهای اسلامی و غربی، همواره کشورهای اسلامی به دلیل نداشتن شاخصه‌های تمدنی موجود در کشورهای غربی مورد سؤال قرار می‌گیرند؛ ثانیاً لازم است با تأسیس مراکز «مطالعات گفت‌وگوی تمدن‌ها» تجارب و ظرفیت‌های تمدنی دیگر فرهنگ‌ها رصد و تحصیل شود و البته باید توجه داشت که چنین مراکزی نباید با مراکز «مطالعات منطقه‌ای» که هم در مالزی و هم در ایران فراوان وجود دارند، خلط شود. خوشبختانه در هر دو کشور مالزی و ایران، مراکز مطالعات گفت‌وگوی تمدن‌ها وجود دارد، اما به طور حتم کمیت و کیفیت آنها به گونه‌ای نیست که نیاز مذکور را برطرف کند. ثالثاً لازم است مطالعات دانشگاهی از «رویکردهای دیسیپلینی» به «رویکردهای تمدنی» تغییر یابد. متأسفانه بسیاری از اساتید و محققان جهان اسلام با رویکردهای تمدنی آشنایی ندارند. در مطالعات تمدنی، نگرش‌های کل‌نگر نسبت به نگرش‌های خردنگر از اولویت بیشتری برخوردار هستند و... به نظر می‌رسد نه در ایران و مالزی و نه در هیچ کشور اسلامی دیگر، ضرورت اتخاذ رویکردهای تمدنی در سلوک مطالعات دانشگاهی تمام نشده است و مادام که این اتفاق نیفتد، نمی‌توان به تحقق تمدن اسلامی امیدوار شد.

۱۰. تمدن، پدیده‌ای بزرگ و پیچیده است که همه روابط درونی آن بر اساس قوانین،





رسوم، جایگاه‌های حقوقی و حقیقی مشخص شده و... انجام می‌گیرد که البته برای برقراری نظم اجتماعی، ظاهر آگریزی از این امور نمی‌باشد. زندگی در شرایطی تا این اندازه خشک و بی‌روح به زودی خسته‌کننده و کسل‌آور می‌شود. انسان‌هایی که درون یک تمدن زندگی می‌کنند اگر از نشاط و سرور برخوردار نباشند، به زودی نشاط و بالندگی تمدن را نیز به خطر می‌اندازند. از این‌رو تمدن‌ها برای تداوم خود همچنان که نیازمند آن «نظم آهنین» هستند، به عامل یا عوامل تعدیل‌کننده‌ای نیز - که از ویژگی لطافت و انعطاف برخوردار باشند - نیاز دارند. لطافت و انعطاف موجود در فرهنگ‌ها و تمدن‌ها بر دو نوع هستند: برخی از آنها خلقی‌اند که عمدتاً غیر اکتسابی و ناشی از شرایط آب و هوایی (اقلیمی) بوده و برخی هنجاری‌اند که عمدتاً اکتسابی و ناشی از منظومه عقاید مردم می‌باشند. از میان این دو، نوع دوم با تمدن سازگاری بیشتری دارد؛ چرا که می‌تواند قاعده‌مند شده و معطوف به اهداف تمدنی ایجاد شود. این در حالی است که نوع دوم به دلیل تعمیم یکسانی که نسبت به همه مردم دارد، به نوعی به هم‌زنده نظم تمدنی است؛ چرا که نظم اجتماعی در مواردی اقتضای عدم لطافت و انعطاف و در مواردی نیز اقتضای تحقق غیر یکسان آنها را دارد. در مقایسه میان ایران و مالزی به روشنی درمی‌یابیم که لطافت و انعطاف موجود در فرهنگ مالزی بیشتر ناشی از طبیعت استوایی آن و لطافت و انعطاف موجود در فرهنگ ایرانی بیشتر ناشی از اخلاق دینی است. واقعیت این است که ایران پس‌انقلاب علاوه بر تراث معنوی اسلامی - که مالزی نیز می‌تواند از برخی از آنها برخوردار باشد سرمایه عظیمی از معنویت - ناشی از مدیریت رهبران دینی (فقیهان عارف) و نیز چند صد هزار عطر شهادت - در اختیار دارد که مالزی از آنها بی‌بهره است. ظرفیت این سرمایه آنگاه به خوبی مشخص می‌شود که عوامل خارجی مؤثر در فاصله‌گیری از اخلاق و معنویت در دو جامعه ایران و مالزی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد: کشور ایران بیش از سه دهه است که به دلیل پافشاری بر ارزش‌های انقلابی - دینی خود از جانب ابرقدرت‌های شرق و غرب مورد تحریم، تحریف و جنگ قرار گرفته است؛ عواملی که حداقل تداوم آنها می‌تواند ناهنجاری و خشونت اجتماعی ایجاد نموده و جامعه را از مدار لطافت و انعطاف خارج کند. با این همه همچنان در ردیف کشورهای باثبات، امن و اخلاقی جامعه جهانی قرار دارد. این در حالی است که مالزی هیچ‌کدام از عوامل مذکور را تجربه نکرده است تا به صورت دقیقی امکان ارزیابی ظرفیت معنوی جامعه آن وجود داشته باشد.